



کارگران جهان متحد شوید !

ارگان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست - شماره ۲۵۲ /// ۳۰ دی ۱۴۰۴



- ◀ ایران بر لبه‌ی تیغ:
- سایه‌ی جنگ، خیزش فاشیسم و ضرورتِ سازماندهی انقلابی
- ◀ اعتراضات امروز ایران؛
- میان فشار معیشتی، تهدید جنگ و سرکوب و خلأ سازمان‌یافتگی
- ◀ روزاوا زیر فشار هم‌زمان جنگ و معامله
- در دفاع از یک تجربه‌ی اجتماعی در خطر
- ◀ کارگران جهان متحد شوند؛ اما چگونه و از کجا؟
- ◀ همبستگی با کوبا
- ◀ چگونه ذهن ما تسخیر می‌شود؟
- ◀ تجاوز نظامی امپریالیسم امریکا به ونزوئلا
- و ربودن نیکلاس مادورو رئیس‌جمهور این کشور
- و همسرش را محکوم می‌کنیم

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی !

ایران بر لبه تیغ: سایه جنگ، خیزش فاشیسم و ضرورت سازماندهی انقلابی



بخواهند بر آن حکومت کنند. در سوریه نیز، اعتراضات بر حق مردمی علیه دیکتاتوری اسد، در غیاب یک رهبری انقلابی مستقل، به میدانی برای جنگ‌های نیابتی بدل شد. سوریه به «زمین سوخته» تبدیل گشت و قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه، هر یک تکه از خاک آن را به توبره کشیدند. درس بزرگ این دو تجربه برای ایران روشن است: در خلأ یک نیروی سیاسی مستقل و مردمی، هرگونه مداخله خارجی یا جنگ، نه به آزادی، بلکه به فروپاشی مطلق جامعه منجر خواهد شد.

خطر فاشیسم و آلترناتیوهای ارتجاعی

در کنار تهدید جنگ خارجی، خطری به همان اندازه مهلک در کمین است: **خطر فاشیسم و جریان‌های ارتجاعی**. جامعه‌ی ایران که از استبداد دینی، بحران‌های درهم تنیده اقتصادی، سیاسی، زیست محیطی و فرهنگی به تنگ آمده، با خطر افتادن به دامن استبدادی دیگر روبروست. جریان‌های سلطنت‌طلب و راست افراطی، با تکیه بر حمایت‌های مالی و رسانه‌ای غرب و اسرائیل، می‌کوشند تا خشم عمومی را مصادره کنند. این جریان‌ها با شعارهای ناسیونالیستی افراطی، انکار حقوق ملیت‌های

وضعیت پلیسی عبور کرده و به «صحنه‌های جنگی» تبدیل شده است. میلیتاریزه شدن شهرها و حضور سنگین نیروهای سرکوبگر، نمایی از جنگی داخلی را ترسیم می‌کند که حاکمیت علیه مردم خود به راه انداخته است. اما این تنها یک روی سکه است؛ در آن سوی مرزها، طبیل‌های جنگ بلندتر از همیشه به گوش می‌رسند و رقابت‌های ژئوپلیتیک قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، ایران را در مرکز سیلی قرار داده که نشانه‌گیری آن، نه فقط رژیم حاکم، بلکه زیرساخت‌های حیاتی و شیرازه‌ی جامعه است.

در میانه این تلاطم، برخی جریان‌های سیاسی و رسانه‌ای وابسته، با ساده‌سازی شرایط، راه نجات را در دخالت قدرت‌های خارجی جستجو می‌کنند. اما تاریخ معاصر منطقه، آینه‌ای شفاف و هولناک پیش روی ما نهاده است: تجربه‌ی **لیبی و سوریه**. «مدل لیبی» «درس‌نامه‌ی تلخی از توهیم» دموکراسی وارداتی «است. زمانی که ناتو با ادعای حمایت از مردم وارد کارزار شد و قذافی سقوط کرد، فقدان یک نیروی مرفقی و سازمان‌یافته باعث شد تا لیبی به سرعت به طعمه‌ای برای جنگ‌سالاران، گروه‌های بنیادگرا و بازارهای برده‌فروشی تبدیل شود. ساختارهای اجتماعی از هم پاشید و «کشوری» «باقی نماند که مردم

شعله‌ور شدن دوباره‌ی آتش خشم در خیابان‌های ایران، رخدادی نبود که ناظران را در بهت فرو برد. دیری است که تحلیلگران سیاسی و اقتصادی، صدای پای بازگشت مردم جان‌به‌لب‌رسیده را می‌شنیدند و نسبت به آن هشدار می‌دادند. تمامی شاخص‌های ویران اقتصادی و اتمسفر ملت‌هتب جامعه، گواهی می‌داد که ایران بر انبار باروتی نشسته که انفجار آن اجتناب‌ناپذیر است؛ تنها زمان، مکان و چگونگی جرقه‌ی آن در ابهام بود، نه اصل وقوعش. این موج تازه که ابتدا با اعتصاب و تجمعات بازاریان تهران آغاز شد، به سرعت و در بستر خشم عمومی از تورم افسارگسیخته، گرانی کمرشکن مواد غذایی و جهش ارزی و سقوط آزاد ارزش ریال، مرزهای صنفی را درنوردید و به خیزشی گسترده در دانشگاه‌ها و سایر شهرهای کشور بدل گشت.

جغرافیای بحران ایران امروز در یکی از حساس‌ترین و خطرناک‌ترین پیچ‌های تاریخی خود قرار گرفته است. وضعیت کنونی کشور دیگر تنها یک بحران سیاسی متعارف نیست؛ بلکه ترکیبی انفجاری از فروپاشی اقتصادی، سرکوب عربیان و تهدیدات فزاینده‌ی نظامی است. در حالی که خیابان‌ها همچنان آستان حوادث‌اند، چهره‌ی برخی شهرها - به‌ویژه در مناطق مرزی غربی از

تحت ستم و ترویج کیش شخصیت، عملاً بازتولیدکننده همان ساختار استبدادی هستند. آن‌ها با استقبال از تحریم‌های فلج‌کننده و حتی تشویق به حمله نظامی، نشان داده‌اند که برای رسیدن به قدرت، از قربانی کردن معیشت و جان کارگران و زحمتکشان ابایی ندارند. این همان فاشیسم در لباسی نو است که می‌خواهد بر ویرانه‌های جنگ و فقر، بنای دیکتاتوری خود را بسازد.

ایران کشوری است مملو از گسل‌های فعال: شکاف‌های طبقاتی، جنسیتی، ملی و مذهبی. حاکمیت طی چهار دهه با سرکوب سیستماتیک، این گسل‌ها را عمیق‌تر کرده است. اکنون قدرت‌های امپریالیستی و جریان‌های راست، می‌کوشند با تحریک این شکاف‌ها، پروژه «کلنگی کردن ایران» را پیش ببرند. تنها پادزهر در برابر تجزیه و جنگ داخلی، به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و پیوند زدن مطالبات این گروه‌ها در یک جبهه چپ انقلابی است؛ کاری که تنها از عهده‌ی یک نیروی چپ و انقلابی برمی‌آید.

ضرورت حیاتی سازماندهی: حلقه مفقوده

در سال‌های اخیر، صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران هرگز از غلیان باز نایستاده است؛ تداوم اعتصابات کارگری و اعتراضات معیشتی علیه فلاکت اقتصادی، بیکاری ساختاری، گرانی افسارگسیخته و فساد سیستماتیک، بستری را فراهم کرد که اکنون به خیزشی سراسری فرارویدیده است. در حالی که ثروت‌اندوزی‌های نجومی سرمایه‌داران و حاکمیت و اختلاس‌های میلیاردی، شکاف طبقاتی را به دره‌ای پرنشدنی بدل کرده، بحران درون‌سیستمی چنان عمیق شده که حتی بلوک‌های قدرت را به جان هم انداخته و پرده از فساد یکدیگر برمی‌دارند. با این حال، تلاش مذبوحانه‌ی سران حکومت برای تقلیل این خشم عمومی به «درگیری‌های جناحی» یا «توطئه‌های خارجی»، نمی‌تواند ماهیت واقعی رویدادها را پنهان کند. آنچه امروز در جریان است، نبردی تمام‌عیار توده‌های به‌جان آمده علیه کلیت دستگاه ستم و استثمار و پاسخی قاطع به حاکمیت حافظ منافع غارتگران است؛ خیزشی که به مانند اعتراضات پیشین هدف نهایی آن، برچیدن بساط

غیرمستقیم به مداخله‌ی خارجی و بازتولید وابستگی گره خورده‌اند. این تلاش‌ها، همان‌قدر که خطرناک‌اند، نشان‌دهنده‌ی خلأ سازمان‌یافتگی و نمایندگی مستقل نیروهای اجتماعی نیز هستند.

مجموعه‌ی این عوامل، از بحران‌های عمیق اقتصادی و زیست‌محیطی تا تهدید جنگ، رقابت‌های ژئوپلیتیک و کوشش جریان‌های ارتجاعی برای مصادره‌ی اعتراضات، ضرورت برداشتن گام‌های آگاهانه به‌سوی شکل‌دهی یک جبهه‌ی چپ انقلابی را دوچندان می‌کند. جبهه‌ای که بتواند هم‌زمان از استقلال جنبش‌های اجتماعی در برابر قدرت‌های خارجی و نیروهای مرتجع داخلی وابسته دفاع کند، مطالبات طبقاتی و آزادی‌خواهانه را به هم پیوند بزند و افقی روشن برای رهایی از چرخه‌ی فقر، سرکوب و جنگ ترسیم کند. در غیاب چنین افقی، خطر انحراف، سرکوب یا نابودی دستاوردهای مبارزاتی همواره پابرجاست؛ اما با تکیه بر سازمان‌یافتگی، همبستگی و استقلال طبقاتی، می‌توان اعتراضات امروز را به نیرویی بدل کرد که نه تنها در برابر وضع موجود می‌ایستد، بلکه راهی عملی برای آینده‌ای عادلانه‌تر و انسانی‌تر می‌گشاید.

آرش حسام

نظام ارتجاعی و تحقق آزادی و برابری است. اما تبدیل این «خواست عمومی» به «واقعیت سیاسی»، حلقه‌ای مفقوده دارد. بزرگترین ضعف جنبش‌های اخیر، نه فقدان شجاعت، بلکه فقدان سازماندهی و استراتژی بوده است. پراکندگی نیروهای مبارز، نبود تشکلهای پایدار کارگری و صنفی، و غیبت یک حزب پیشرو، باعث شده تا هژبار انرژی عظیم آزاد شده در خیابان‌ها، یا سرکوب شود و یا در خطر مصادره قرار گیرد. تاریخ نه با «خشم» بلکه با «تشکیلات» ساخته می‌شود. اگر کارگران، معلمان، زنان، جوانان و خلق‌های تحت ستم و استثمار نتوانند در قالب شوراهای مستقل و هسته‌های مقاومت سازمان یابند، سرنوشت کشور را تفنگ‌داران داخلی یا بمب‌افکن‌های خارجی رقم خواهند زد.

آنچه در این میان حائز اهمیت است، نمی‌توان شرایط حساس منطقه و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک را نادیده گرفت؛ شرایطی که به‌طور مستقیم بر سرنوشت اعتراضات اجتماعی در ایران سایه انداخته است. تنش‌های فزاینده در غرب آسیا، خطر گسترش درگیری‌ها و تهدیدهای مکرر به اقدام نظامی، به‌ویژه در پرتو مواضع و تهدیدهای علنی دونالد ترامپ و استمرار سیاست‌های تهاجمی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، فضایی را شکل داده است که در آن، هر بحران داخلی می‌تواند بهانه‌ای برای مداخله‌ی خارجی یا تشدید فشارهای ویرانگر بر جامعه شود. تجربه‌های پیشین نشان داده‌اند که جنگ و تهدید جنگ، پیش از هر چیز زندگی کارگران، زحمتکشان و فرودستان را هدف می‌گیرد و نه تنها گرهی از مشکلات آنان نمی‌گشاید، بلکه فقر، سرکوب و ویرانی را عمیق‌تر می‌کند. در چنین بستری، نیروهای ارتجاعی نیز بیکار ننشسته‌اند. جریان‌هایی مانند سلطنت‌طلبان می‌کوشند با سوءاستفاده از خشم و اعتراض برحق نیروی کار و توده‌های فرودست، با داشتن سرمایه و رسانه‌های میلیاردی دلار با تحریف صدای مستقل آنان را مصادره کرده و مبارزات اجتماعی را به پروژه‌های قدرت‌طلبانه‌ی خود پیوند بزنند؛ پروژه‌هایی که نه ریشه در مطالبات واقعی مردم دارند و نه نسبتی با عدالت اجتماعی، بلکه به‌طور مستقیم یا

اعتراضات امروز ایران؛ میان فشار معیشتی، تهدید جنگ و سرکوب و خلأ سازمان‌یافتگی



واقعیت‌اند که اعتراض امروز را نمی‌توان جدا از تاریخ سرکوب، حذف و نابرابری در جمهوری اسلامی فهمید. آنچه در خیابان‌ها و بازارها دیده می‌شود، ادامه‌ی همان مسیری است که پیش‌تر در اعتراضات سال‌های گذشته از دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸، خیزش‌های معیشتی خوزستان و جنبش «زن، زندگی، آزادی» خود را نشان داد.

افزایش شتابان قیمت‌ها در شرایطی که سطح دستمزدها به‌طور مزمن پایین نگه داشته شده، بیکاری میلیونی به واقعیتی عادی بدل شده، مراکز تولیدی یکی پس از دیگری ورشکست یا تعطیل می‌شوند، و بحران‌های زیست‌محیطی از کم‌آبی تا آلودگی هوا زیست‌پذیری شهرها و روستاها را تهدید می‌کند، پیامدهایی فراتر از نارضایتی مقطعی دارد. این وضعیت، به‌طور عینی توده‌های هرچه بیشتری از کارگران، زحمتکشان و نیروهای آزادی‌خواه جامعه را به میدان مبارزه سوق خواهد داد. در چنین بستری، نبود آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نه

متفاوت از اعتراض کارگران و زحمتکشانی دارد که سال‌هاست با دستمزدی زیر خط فقر، ناامنی شغلی، حذف تدریجی خدمات عمومی و کوچک‌شدن مداوم سفره‌ی معیشت دست‌وپنجه نرم می‌کنند. برای بخش‌های وسیعی از نیروی کار، مسئله تنها کاهش سود یا اختلال در گردش کسب‌وکار نیست؛ مسئله، زیست‌روزانه‌ای است که به بقا فروکاسته شده و آینده‌ای که عملاً مسدود است. همین تفاوت در موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی، ضرورت نگاه دقیق‌تر و طبقاتی‌تر به اعتراضات جاری را برجسته می‌کند.

در این میان، انتشار بیانیه‌های مشترک از سوی تشکل‌های مستقل کارگری، زنان و بازنشستگان و نیز موضع‌گیری کانون نویسندگان ایران، بیانگر تلاشی آگاهانه برای پیوند زدن اعتراضات پراکنده به افق‌های گسترده‌تر اجتماعی است. این بیانیه‌ها، با تأکید بر ریشه‌های بنیادین بحران و پیوند ناگسستنی مطالبات اقتصادی با آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، یادآور این

در روزهای اخیر، اعتراضاتی که از بازار تهران آغاز شد، چنانچه قابل پیش‌بینی بود، به‌سرعت از محدوده‌ی یک نقطه و یک صنف فراتر رفت و به شهرها و لایه‌های اجتماعی دیگر سرایت کرد. همانطور که در نوشته‌های قبلی هم اشاره کردیم، این گسترش، نه تصادفی است و نه صرفاً واکنشی لحظه‌ای؛ نشانه‌ای است از انباشت بحران‌هایی که سال‌هاست در زندگی روزمره‌ی طبقات فرودست رسوب کرده و اکنون راهی برای بروز علنی یافته است. بازار، به‌مثابه یکی از حساس‌ترین نقاط گردش سرمایه و توزیع کالا، این بار نخستین جایی بود که نشانه‌های فروپاشی تعادل اقتصادی را فریاد زد، اما این صدا به‌سرعت با پژواک اعتراض در میان کارگران، زحمتکشان، بیکاران، معلمان، بازنشستگان و به حاشیه رانده‌شدگان ساکنان شهرهای کوچک و بزرگ همراه شد.

با این حال، یکسان‌انگاری این اعتراضات خطاست. اعتراض بازاریان، هرچند واقعی و برخاسته از فشارهای اقتصادی، اما ماهیتی

یک مسئله‌ی انتزاعی، بلکه مانعی مستقیم در برابر امکان دفاع جمعی از زندگی و کرامت انسانی است.

تجربه‌ی دهه‌های گذشته نشان داده است که خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی، هرچند در ارتقای سطح آگاهی عمومی، شکستن فضای ترس و عقب‌راندن موقت حاکمیت نقش مهمی ایفا می‌کنند، به‌خودی‌خود تضمین‌کننده‌ی پیروزی پایدار نیستند. فوران خشم توده‌های رنج و کار، اگر به سازمان‌یافتگی در محیط‌های کار و زیست و به پیوند آگاهانه‌ی جنبش‌های اجتماعی پیشرو نیانجامد، در معرض فرسایش، سرکوب و انحراف قرار می‌گیرد. تاریخ مبارزات اجتماعی در ایران و جهان به‌روشنی گواه آن است که بدون اتحاد پایدار و افقی مشترک، دستاوردها شکننده خواهند ماند.

از این‌رو، در شرایط متحول کنونی، تأکید بر ضرورت سازمان‌یابی و همبستگی بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد. دعوت ما متوجه پیشگامان جنبش‌های اجتماعی موجود، فعالان و پیشروان جنبش کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان، خلق‌های تحت ستم و استثمار و نمایندگان دیگر جنبش‌های اجتماعی و نیروهای آزادی‌خواه و سوسیالیست است؛ ضمن حضور عملی و مسئولانه در مبارزه‌ی طبقاتی جاری، برای نزدیک‌کردن و متحد ساختن این جنبش‌ها زیر چتر یک جبهه‌ی انقلابی و فراگیر، از هیچ کوششی فروگذار نکنند. تنها از مسیر چنین اتحادی است که می‌توان اعتراضات پراکنده را به نیرویی آگاه، ماندگار و قادر به تغییرات بنیادین بدل ساخت؛ نیرویی که نه‌تنها به وضعیت موجود «نه» می‌گوید، بلکه چشم‌اندازی روشن برای رهایی و عدالت اجتماعی پیش روی جامعه می‌گذارد.

آنچه در این میان حائز اهمیت است، نمی‌توان شرایط حساس منطقه و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک را نادیده گرفت؛ شرایطی که به‌طور

مستقیم بر سرنوشت اعتراضات اجتماعی در ایران سایه انداخته است. تنش‌های فزاینده در غرب آسیا، خطر گسترش درگیری‌ها و تهدیدهای مکرر به اقدام نظامی، به‌ویژه در پرتو مواضع و تهدیدهای علنی دونالد ترامپ و استمرار سیاست‌های تهاجمی امپریالیسم امریکا و اسرائیل، فضایی را شکل داده است که در آن، هر بحران داخلی می‌تواند بهانه‌ای برای مداخله‌ی خارجی یا تشدید فشارهای ویرانگر بر جامعه شود. تجربه‌های پیشین نشان داده‌اند که جنگ و تهدید جنگ، پیش از هر چیز زندگی کارگران، زحمتکشان و فرودستان را هدف می‌گیرد و نه تنها گرهی از مشکلات آنان نمی‌گشاید، بلکه فقر، سرکوب و ویرانی را عمیق‌تر می‌کند.

در چنین بستری، نیروهای ارتجاعی نیز بیکار ننشسته‌اند. جریان‌هایی مانند سلطنت‌طلبان می‌کوشند با سوءاستفاده از خشم و اعتراض برحق نیروی کار و توده‌های فرودست، با داشتن سرمایه و رسانه‌های با میلیاردها دلار با تحریف صدای مستقل آنان را مصادره کرده و مبارزات اجتماعی را به پروژه‌های قدرت‌طلبانه‌ی خود پیوند بزنند؛ پروژه‌هایی که نه ریشه در مطالبات واقعی مردم دارند و نه نسبتی با عدالت اجتماعی، بلکه اغلب به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به مداخله‌ی خارجی و بازتولید ستم و استثمار و زور و سرکوب گره خورده‌اند. این تلاش‌ها، همان‌قدر که خطرناک‌اند، نشان‌دهنده‌ی خلأ سازمان‌یافتگی و نمایندگی مستقل نیروهای اجتماعی نیز هستند.

مجموعه‌ی این عوامل، از بحران‌های عمیق اقتصادی و زیست‌محیطی تا تهدید جنگ، رقابت‌های ژئوپلیتیک و کوشش جریان‌های ارتجاعی برای مصادره‌ی اعتراضات، ضرورت برداشتن گام‌های آگاهانه به‌سوی ارتقای سطح آگاهی طبقاتی و تشکل‌یابی طبقه کارگر ایران و نیز شکل‌دهی یک جبهه‌ی چپ انقلابی را دوچندان می‌کند. جبهه‌ای که

بتواند هم‌زمان از استقلال جنبش‌های اجتماعی در برابر قدرت‌های خارجی و نیروهای مرتجع داخلی دفاع کند، مطالبات طبقاتی و آزادی‌خواهانه را به هم پیوند بزند و افقی روشن برای رهایی از چرخه‌ی فقر، سرکوب و جنگ ترسیم کند. در غیاب چنین افقی، خطر انحراف، سرکوب یا نابودی دستاوردهای مبارزاتی همواره پابرجاست؛ اما با تکیه بر سازمان‌یافتگی، همبستگی و استقلال طبقاتی، می‌توان اعتراضات امروز را به نیرویی بدل کرد که نه‌تنها در برابر وضع موجود می‌ایستد، بلکه راهی عملی برای آینده‌ای عاری از ستم و استثمار، زور و سرکوب و تبعیض و نابرابری می‌گشاید. ما بار دیگر همه کارگران و زحمتکشان را به اتحاد، سازمانیابی و گسترش مبارزه فرامیخوانیم . چرا که اتحاد رمز پیروزیست.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
برقرارباد جمهوری فدراتیو شورائی
زنده باد سوسیالیسم
سازمان
اتحاد فدائیان کمونیست
۱۷ دی ماه ۱۴۰۴**



روژاوا زیر فشار هم‌زمان جنگ و معامله در دفاع از یک تجربه‌ی اجتماعی در خطر

عملیات نظامی همچنان ادامه داشت. مفاد این توافق — از ادغام فردی نیروهای قس د در ساختار وزارت دفاع سوریه گرفته تا واگذاری کامل کنترل اداری و امنیتی رقه و دیرالزور، انتقال میادین نفتی، تحویل زندان‌ها و اردوگاه‌های مرتبط با داعش، و حل و فصل مسئله‌ی نهادهای مدنی خودگردان — عملاً به معنای تضعیف زیرساخت‌های اجتماعی و سیاسی‌ای است که طی سال‌ها و با مشارکت مستقیم مردم شکل گرفته بودند. تجربه‌ی عملی نشان داده است که چنین سازوکارهایی بیش از آنکه حافظ حقوق جمعی باشند، مسیر تمرکز قدرت و حذف تدریجی دستاوردهای مردمی را هموار می‌کنند.

وقایع اخیر به‌روشنی نشان دادند که وعده‌های پیشین درباره‌ی به‌رسمیت‌شناختن حقوق کردها و دیگر اقلیت‌های ملی و مذهبی، فاقد تضمین‌های واقعی بوده‌اند. قانون اساسی‌ای که بدون مشارکت مؤثر نمایندگان واقعی جامعه تدوین شود، در عمل نمی‌تواند پاسخگوی مطالبات برابری خواهانه و دموکراتیک باشد. ساختار سیاسی‌ای که بر پایه‌ی ایدئولوژی اسلامی اقتدارگرا بنا شده، در مواجهه با تنوع ملی، مذهبی و جنسیتی، به‌جای پذیرش، به سمت حذف و سرکوب حرکت می‌کند. آنچه امروز در قالب حمله به مناطق گردنشین، سرکوب علویان و فشار بر نهادهای خودگردان دیده می‌شود، امتداد منطقی همین ساختار است.

تحولات جاری در شمال و شرق سوریه را نمی‌توان صرفاً در چارچوب یک بحران نظامی یا اختلاف سیاسی مقطعی فهم کرد. آنچه در عمل در جریان است، روندی سازمان‌یافته برای تضعیف و در نهایت حذف یکی از معدود تجربه‌های خودمدیریتی، مشارکت اجتماعی و برابری‌خواهی در منطقه‌ای است که دهه‌ها زیر سلطه‌ی جنگ، اقتدارگرایی و مداخله‌ی خارجی زیسته است. این روند، حاصل هم‌پوشانی منافع و اقدامات دولت دمشق، دولت ترکیه و سیاست‌های ایالات متحده در منطقه است.

یورش نیروهای وابسته به دولت انتقالی احمد الشرع به محله‌های گردنشین حلب، اشغال شیخ مقصود و اشرفیه، کشته‌شدن غیرنظامیان، تخریب بافت‌های مسکونی و آوارگی گسترده، آغاز مرحله‌ی تازه‌ای از این روند بود. دامنه‌ی این حملات به سرعت به دیگر مناطق تحت کنترل اداره‌ی خودگردان گسترش یافت؛ از عین عیسی و اطراف کوبانی گرفته تا رقه، تبقه و بخش‌هایی از دیرالزور. هم‌زمان، حمله به زندان‌های محل نگهداری اعضای داعش و فرار شماری از زندانیان، خطر بازتولید شبکه‌های تروریستی را بار دیگر به سطحی جدی رساند؛ خطری که پیامدهای آن محدود به سوریه نخواهد ماند.

در چنین فضایی، اعلام توافق ۱۸ ژانویه ۲۰۲۶ میان احمد الشرع و فرماندهی نیروهای سوریه دموکراتیک، در شرایطی صورت گرفت که

از برنامه سازمان اتحاد فدائیان

نظام سوسیالیستی تجلی سازماندهی نوین جامعه‌ای است که مبانی آن پاسداری از حقوق انسانی و ایجاد شرایط رشد تمامی آحاد و اعضای جامعه بشری می‌باشد.

جامعه‌ای که هدف آن آزادی واقعی بشریت از تمامی قیود و مصائبی است که نظام‌های طبقاتی تاکنونی به پای بشریت زنجیر کرده‌اند. این نظام اشتراکی تنها به تغییر در مناسبات اقتصادی و سیستم اداره جامعه خلاصه نمی‌شود، بلکه بطور همزمان وسیع‌ترین و پیگیرترین آزادی‌های سیاسی و دستیابی به ارزش‌های فرهنگی مناسب با این ساختار اقتصادی - اجتماعی را به وجود می‌آورد.

سوسیالیسم پایان راه و فرامسیون اجتماعی اقتصادی ثابتی نیست، بلکه دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است. در این دوره سنت‌ها، آثار و عواقب جامعه کهن باقیست و بورژوازی سرنگون شده برای احیای مجدد قدرت با تمام قوا علیه حاکمیت استثمار شونده‌ها و ستم‌دیدگان تلاش خواهد کرد. به همان گونه که تجربه شکست بزرگترین انقلاب کارگری در شوروی نشان داد، مبارزه طبقاتی در دوران ساختمان سوسیالیسم ابعاد جدیدی به خود خواهد گرفت و به سوال کلیدی کی بر کی پاسخ داده خواهد شد. اما در این دوره و در جریان پیشرفت ساختمان سوسیالیسم آن گونه که تجربه شوروی نشان داد، نه تصور از بین رفتن طبقات و ایجاد دولت عموم خلقی، گذار به جامعه کمونیستی را ممکن خواهد کرد و نه ایجاد دیکتاتوری و سرکوب بوروکراسی حزبی - دولتی و غیر سیاسی کردن مردم قادر است واقعیات مبارزه طبقاتی و مشکلات ساختمان سوسیالیسم را حل کند.

سوسیالیسم از آزادی و دموکراسی جدایی ناپذیر است. بیان آزاد اندیشه و عقیده و آزادی سیاسی و دخالت و تصمیم‌گیری مستقیم مردم در برنامه‌ریزی، تولید، مبادله و در امر سیاست، فرهنگ و غیره تنها ضامن پیشرفت سوسیالیسم و ساختمان پیروزمندانه آن است. انقلاب مداوم و حضور و نقش مستقیم مردم در صحنه تولید، برنامه‌ریزی و اداره امور در ساختمان آگاهانه سوسیالیسم، تنها وسیله‌ای است که پیروزی طبقه کارگر و دیگر توده‌های مردم را بر اقلیت استثمارگر تضمین خواهد کرد به طوری که هیچ قدرتی را یارای در هم شکستن آن نخواهد بود.

نقش دولت ترکیه در این تحولات، نقشی فعال و تعیین‌کننده است. از نخستین سال‌های شکل‌گیری روزاوا، این تجربه‌ی اجتماعی و سیاسی با سیاست‌های شوونیستی و امنیت‌محور آنکارا در تضاد قرار داشت. اکنون، با بهره‌گیری از نیروهای جهادی هم‌پیمان با دولت انتقالی دمشق، همان هدف قدیمی با ابزارهای تازه دنبال می‌شود: از میان برداشتن الگویی که نشان داده بود اداره‌ی جامعه می‌تواند بر پایه‌ی مشارکت مردمی، برابری جنسیتی و همزیستی ملی امکان‌پذیر باشد. ایالات متحده نیز، با وجود حضور نظامی و نقش پررنگ در معادلات سوریه، بار دیگر نشان داده است که اولویت‌هایش بر اساس منافع ژئوپلیتیک تعریف می‌شوند. روابط راهبردی با ترکیه، ملاحظات ناتو، مسیرهای انتقال انرژی و موازنه‌ی قدرت در برابر روسیه، در عمل بر سرنوشت مردمی که در جنگ با داعش نقش تعیین‌کننده داشتند، تقدم یافته‌اند. استفاده‌ی ابزاری از نیروهای محلی و رها کردن آن‌ها در بزنگاه‌های حساس، الگویی آشنا در تاریخ مداخلات امپریالیستی است.

در چنین شرایطی، چشم‌انداز عبور از بحران به تصمیمات پشت درهای بسته یا توافقی‌های تحمیلی گره نخورده است. نیروی تعیین‌کننده در خود جامعه حضور دارد؛ در کارگران، زحمتکشان، زنان و جوانانی که طی سال‌های گذشته، دستاوردهایی ملموس در زمینه‌ی مشارکت مستقیم در اداره‌ی امور محلی، برابری جنسیتی، همزیستی میان اقوام و مذاهب و گسترش آزادی‌های اجتماعی ایجاد کرده‌اند. حفظ و دفاع از این دستاوردها امروز به مسئله‌ای حیاتی بدل شده است. تجربه‌ی روزاوا تنها در صورتی می‌تواند از این مرحله عبور کند که پیوند میان سازمان‌یابی اجتماعی، مقاومت مردمی و گسترش همبستگی با نیروهای آزادی‌خواه در سراسر سوریه و منطقه تقویت شود. متحدان واقعی این جنبش را باید در میان مردمی جست‌وجو کرد که خود قربانی جنگ، فقر، تبعیض و استبدادند؛ نه در میان دولت‌هایی که سرنوشت جوامع را در قالب معامله‌های سیاسی و امنیتی رقم می‌زنند.

ما تهاجم نظامی دولت‌های سوریه و ترکیه و سیاست‌های تسهیل‌گرانه‌ی ایالات متحده را محکوم می‌کنیم و در کنار مردم روزاوا می‌ایستیم. دفاع از روزاوا دفاع از یک پروژه‌ی صرفاً محلی نیست؛ دفاع از امکان زیست انسانی، از حق مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود، و از تجربه‌ای است که نشان داده حتی در دل یکی از بحرانی‌ترین مناطق جهان نیز می‌توان شکل‌های متفاوتی از سازمان اجتماعی را آزمود. سکوت در برابر سرنوشت این تجربه، به معنای پذیرش حذف آن است.

سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

۳۰ دی ۱۴۰۴

۲۰ ژانویه ۲۰۲۶



کارگران جهان متحد شوند؛ اما چگونه و از کجا؟

مقدمه

مبارزه در ساده‌ترین تعریف، کوششی آگاهانه برای تغییر وضعیت موجود و مقابله با ستم و بی‌عدالتی است. این مبارزه می‌تواند اشکال گوناگونی داشته باشد؛ از اعتراض فردی یک کارگر به دستمزد ناچیز گرفته تا خیزش‌های توده‌ای خیابانی علیه دیکتاتوری. امروز در جامعه ما و جهان، شاهد مقاومت‌ها و اعتراض‌های متعدد اما پراکنده‌ای هستیم که هر روزه رخ می‌دهند. تجمعات کارگری برای حقوق معوقه، اعتراضات مردمی علیه تبعیض یا گرانی، مبارزات زنان برای حقوق برابر و جنبش‌های دانشجویی برای آزادی‌های سیاسی. گواه این مدعا وجود حرکت‌های اعتراضی تقریباً هرروزه اما پراکنده و بدون ارتباط ارگانیک میان آن‌هاست. هرچند این مقاومت‌های پراکنده نشان از نارضایتی عمیق توده‌های تحت ستم و استثمار دارد، نبود پیوند و سازمان‌دهی میان آن‌ها موجب می‌شود نتوانند به نیرویی پایدار و دگرگون‌کننده بدل شوند. از همین‌رو پرسش اساسی این است: چگونه می‌توان از دل این مقاومت‌های پراکنده و خیزش‌های توده‌ای، یک جنبش متشکل و نیرومند پدید آورد؟ هر تغییر اجتماعی آگاهانه و هدفمند، مستلزم سازمان‌دهی است. به بیان دیگر، بدون شکل‌یابی و سازمان‌یافتگی، حتی عادلانه‌ترین خشم و اعتراض‌ها نیز در نهایت به تلاش‌هایی مقطعی و زودگذر تبدیل می‌شوند که اثرات محدودی بر ساختار ستم و استثمار می‌گذارند. این واقعیت به‌ویژه درباره مبارزه طبقاتی صدق می‌کند. طبقه کارگر - که خود از

بسیاری امکاناتی که طبقات حاکم در اختیار دارند محروم است - برای پیشبرد اهداف خود راهی جز اتکا به نیروی جمعی خویش ندارد. در شرایطی که حاکمان برای حفظ وضع موجود موانع بزرگی بر سر راه تغییر می‌گذارند، مبارزه فردی یا پراکنده در برابر قدرت سازمان‌یافته حاکمیت و سرمایه‌داری ناچیز و کم‌اثر است. تنها از مسیر **مبارزه آگاهانه، متحد و متشکل** است که فرودستان می‌توانند در برابر زور و سرکوب سازمان‌یافته‌ای که آنها را در بند نگاه داشته، ایستادگی کنند.

مفهوم مارکسیستی مبارزه: عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظری

از دیدگاه مارکسیسم، مبارزه اصلی در جامعه مبارزه طبقاتی است؛ کشمکش مستمر بین فرودستان و فرادستان بر سر منافع متضادشان. به قول مارکس و انگلس در *مانیفست کمونیست*، «تاریخ تمام جوامع موجود، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است». اما این مبارزه طبقاتی چگونه صورت می‌گیرد و در چه عرصه‌هایی جریان دارد؟ مارکسیست‌ها برای مبارزه اجتماعی سه عرصه‌ی به‌هم‌پیوسته قائل‌اند: **مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی و مبارزه نظری (ایدئولوژیک)**. درک تمایز و ارتباط این سه عرصه برای فهم سازمان‌یابی انقلابی ضروری است. نخست، **مبارزه اقتصادی** قرار دارد که به بهبود شرایط مادی زندگی و کار طبقه کارگر مربوط می‌شود. این عرصه شامل مبارزه برای دستمزد بالاتر، شرایط کار امن‌تر، کاهش ساعات کار، بیمه و

رفاه اجتماعی و به طور کلی مطالباتی است که مستقیماً با معیشت و حقوق اقتصادی زحمتکشان سر و کار دارد. اعتصابات کارگری، تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌ها، و اعتراضات صنفی در این حوزه تعریف می‌شوند. هرچند گاه به این مبارزات عنوان «صنفی» داده می‌شود، مارکسیست‌ها تأکید می‌کنند که طبقه کارگر یک صنف صرف نیست و مبارزه اقتصادی او بخشی از مبارزه‌ی گسترده‌تر طبقاتی است. مبارزات اقتصادی اگرچه در ظاهر خواست‌هایی محدود مثلاً افزایش دستمزد دارند، اما به محض این که گسترده و پیگیر شوند، با مقاومت صاحبان سرمایه و دولت روبرو شده و خصلتی سیاسی پیدا می‌کنند. دوم، **مبارزه سیاسی** است که افق آن تصرف قدرت سیاسی و دگرگونی ساختارهای حاکم به نفع طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم است. مبارزه سیاسی فراتر از مطالبه‌محوری اقتصادی، مستقیماً حکومت و دولت را هدف قرار می‌دهد. این عرصه شامل نبرد با سیاست‌های طبقات حاکم در همه زمینه‌ها، ارائه آلترناتیوهای سیاسی از سوی طبقه کارگر و تلاش برای تحقق آن‌ها - از اصلاحات قانونی تا انقلاب اجتماعی - می‌شود. اوج مبارزه سیاسی، سازمان‌دهی برای سرنگونی نظم سرمایه‌داری و به دست گرفتن قدرت دولتی توسط طبقه کارگر و متحدانش است. به بیان لنین، طبقه کارگر از طریق حزب سیاسی انقلابی خود باید مبارزه را برای سرنگونی نظام حاکم رهبری کند. بدون ورود به میدان سیاست و چالش با قدرت طبقه حاکم، دستاوردهای اقتصادی کارگران هم در معرض خطر

دائمی قرار دارد؛ چرا که دولت نهادی است که حافظ منافع کلان سرمایه‌داران است. از این رو مارکسیست‌ها بر پیوند تنگاتنگ مبارزه اقتصادی و سیاسی تأکید دارند.

سومین عرصه، **مبارزه نظری و ایدئولوژیک** است. این وجه از مبارزه کمتر مورد توجه عام قرار می‌گیرد، اما از منظر مارکسیسم اهمیتی حیاتی دارد. طبقه حاکم صرفاً با زور اقتصادی و سیاسی حکومت نمی‌کند، بلکه با **چیرگی ایدئولوژیک** بر جامعه، سلطه خود را تثبیت می‌کند. ارزش‌ها، باورها، فرهنگ و اندیشه‌های رایج در هر عصر تا حد زیادی بازتاب منافع و دیدگاه‌های طبقه مسلط است. از همین رو، طبقه کارگر برای رهایی خود نیازمند مبارزه در جبهه‌ی اندیشه نیز هست: نقد ایدئولوژی سرمایه‌داری و **کسب آگاهی طبقاتی و علمی** برای فهم درست جهان. به تعبیر مارکس، تئوری نیز به محض رسوخ در توده‌ها به نیرویی مادی بدل می‌شود. لنین نیز تصریح می‌کند که «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد». «مبارزه نظری شامل آموزش و خودآگاهی طبقاتی کارگران، تولید و ترویج ادبیات انتقادی و انقلابی، نقد فرهنگ ارتجاعی و خرافی، و به چالش کشیدن گفتمان‌های مسلطی است که وضع موجود را طبیعی و تغییرناپذیر جلوه می‌دهند.

این سه عرصه مبارزه - اقتصادی، سیاسی، نظری - در عمل از یکدیگر جدا نیستند، بلکه همچون اضلاع یک مثلث مبارزاتی به هم پیوند دارند. **اگر یکی از این اضلاع نادیده گرفته شود، مبارزه طبقاتی از مسیر رهایی‌بخش خود منحرف یا تضعیف می‌گردد.** مبارزه اقتصادی بدون چشم‌انداز سیاسی ممکن است به اصلاحات سطحی محدود شود یا در چارچوب سیستم جذب گردد. مبارزه سیاسی بدون پایگاه توده‌ای اقتصادی، به ماجراجویی یا کودتا فروکاسته می‌شود. و مبارزه نظری جدا از عمل اقتصادی-سیاسی، در بهترین حالت به بحث‌های روشنفکری بی‌اثر می‌انجامد. بنابراین، **شرط حفظ جهت‌گیری پرولتری مبارزه و دستیابی به بیشترین کارایی این است که هر سه عرصه مبارزه به‌طور همزمان و هماهنگ پیش بروند.** به موازات این حرف، برای هر عرصه نیز **سازماندهی ویژه و ابزارهای خاص خود** ضروری است. در بخش‌های بعد خواهیم دید که این سازمان‌ها کدام‌اند و چگونه باید با هم در ارتباط باشند.

از اعتراض فردی تا سازماندهی جمعی: موانع مقاومت‌های معاصر

اعتراض‌ها و مقاومت‌های کارگران و زحمتکش‌شان در دهه‌های اخیر عمدتاً خودانگیخته و بدون سازمان مرکزی رخ داده‌اند. از اعتصابات پراکنده کارگران بخش‌های مختلف تا خیزش‌های ناگهانی در واکنش به یک رویداد (مانند افزایش ناگهانی قیمت‌ها یا فجایع اجتماعی)، بسیاری از مبارزات معاصر فاقد رهبری منسجم و تشکیلات پایدار بوده‌اند. این وضعیت البته دلایل تاریخی و ساختاری متعددی دارد. رژیم‌های سرکوبگر عمداً تشکلهای مستقل را از بین برده و فعالان را پراکنده کرده‌اند، تا هرگونه جوانه سازمان‌یابی را در نطفه خفه کنند. در کنار سرکوب بیرونی، **چالش‌های درونی جنبش‌ها** نیز نقش داشته است: نبود آگاهی طبقاتی کافی، گرایش به فردگرایی و قهرمان‌پروری، بی‌اعتمادی میان گروه‌های مختلف اپوزیسیون، و خاطره شکست‌ها و سرکوب‌های گذشته که روحیه جمعی را زخمی کرده است.

برای مثال، در ایران سال‌های اخیر اعتراضات متعددی را شاهد بودیم - از اعتراضات کارگران هفت‌تپه و فولاد اهواز گرفته تا خیزش‌های گسترده‌تر فرودستان شهری. وجه مشترک بسیاری از این حرکت‌ها، خودجوش بودن و عدم اتصال سازمانی میانشان بود. حرکت‌هایی که **فاقد تشکلهای مستقل کارگری سراسری** بودند و هرچند به لحاظ جغرافیایی گسترده شدند، اما نتوانستند در قالب یک جنبش یکپارچه طبقاتی تبلور یابند. بدون پیوند افقی (میان اعتصابات و اعتراضات در واحدهای مختلف) و پیوند عمودی (میان توده معترضان و یک رهبری یا هسته هماهنگ‌کننده)، این موج‌های اعتراضی پس از مدتی فروکش کردند یا سرکوب شدند. تجربه نشان داده است که حتی حضور میلیونی مردم در خیابان، اگر برنامه و سازمان نداشته باشد، در بهترین حالت آنهم با هزینه‌های هنگفت ممکن است صرفاً به تغییرات سطحی یا بازگشت به وضعیت سابق منجر شود.

یکی از موانع مهم سازمان‌دهی در عصر حاضر، **تغییر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی** در چارچوب سرمایه‌داری معاصر است. گسترش مشاغل موقت و غیررسمی، رشد اقتصاد پلتفرمی و پراکندگی نیروی کار، سازمان‌یابی سنتی (مثلاً از طریق اتحادیه‌های محیط کار) را دشوارتر کرده است. وقتی کارگران یک کارخانه بزرگ کنار هم کار

می‌کنند، اتحاد و اعتصاب آسان‌تر است تا زمانی که همان کارگران در قالب قراردادهای پیمانکاری کوتاه‌مدت یا کار پاره‌وقت پراکنده شوند. سرمایه‌داری نولیبرال آگاهانه با **فردی‌سازی روابط کاری** (مثل واداشتن کارگران به رقابت فردی یا قراردادهای موقت) قدرت جمعی آن‌ها را تضعیف می‌کند. افزون بر این، هژمونی فرهنگ سرمایه‌داری، مردم را به دنبال راه‌حل‌های فردی برای مشکلات بنیادین تشویق می‌کند - گویی هر کس باید صرفاً به فکر نجات خویش باشد. این ذهنیت، زیربنای روانی سازمان‌گریزی و ناامیدی از کار جمعی را تقویت می‌کند.

اما بزرگ‌ترین مانع سازمان‌یابی مبارزات معاصر در جوامعی مانند ایران، **سرکوب سیستماتیک حکومت** است. حکومت‌های اقتدارگرا به خوبی واقف‌اند که شکل‌گیری تشکلهای مستقل کارگری و توده‌ای، خطری جدی برای بقای آن‌هاست. بنابراین با تمام قوا از تشکیل یا دوام چنین سازمان‌هایی جلوگیری می‌کنند. ضرب‌و شتم و بازداشت رهبران کارگری، پرونده‌سازی امنیتی برای فعالان، نفوذ عوامل اطلاعاتی در گروه‌ها، اخراج و اعمال فشار اقتصادی بر کارگران معترض - این‌ها همه از تاکتیک‌های رایج حاکمیت برای جلوگیری از پیوند خوردن مقاومت‌های پراکنده و ایجاد هسته‌های تشکیل‌یافته است. چنان‌که **سندیکای کارگران شرکت واحد** در بیانیه‌ای اشاره کرده، از زمان احیای این سندیکا در سال ۱۳۸۴ هیچ سالی نبوده که اعضای آن بازداشت، تهدید یا اخراج نشده باشند؛ سرکوب تشکلهای مستقل و انکار ابتدایی‌ترین حقوق کارگران همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست‌های حاکمیت بوده است.

در نتیجه این عوامل، بسیاری از مبارزات امروز به شکل **خودجوش و ناپیگیر** باقی می‌مانند. به گفته خود فعالان کارگری، جنبش کارگری ایران هنوز آن‌گونه که باید توسعه‌یافته نیست و در وضعیتی نابسامان و پراکنده به سر می‌برد. البته نباید نقش ابتکار و انرژی توده‌های مردم را در حرکت‌های خودانگیخته دست‌کم گرفت؛ **اعتراضات خودجوش بارها پایه‌های رژیم‌های استبدادی را لرزاندند** و ظرفیت تغییر را نشان داده‌اند. اما آن‌چه این جنبش‌ها را به ثمر می‌رساند، گذار از خودجوشی صرف به مرحله سازمان‌یافتگی آگاهانه است. همان‌طور که روزا لوکزامبورگ نیز استدلال می‌کرد، خودانگیختگی و سازمان‌یافتگی نه متضاد که مکمل

یکدیگرند؛ جنبش توده‌ای بدون سازمان مانند سیلابی است که ممکن است سدها را بشکند اما اگر به مسیر معینی هدایت نشود به دریا نمی‌ریزد. لازمی بهره‌گیری از انرژی انفجاری اعتراضات پراکنده، داشتن ظرف سازمانی و رهبری هدفمند است. در ادامه به سازوکار چنین سازمان‌دهی و تجارب موفق و ناموفق آن می‌پردازیم.

سازمان‌یابی از دید مارکسیسم: حزب پیشرو و شکل‌های توده‌ای

از منظر مارکسیستی، شکل‌یابی کارگران نه یک‌شکل که چندین شکل دارد و هر کدام کارکرد متفاوت اما مکملی در پیشبرد مبارزه طبقاتی ایفا می‌کنند. دو شکل اساسی شکل‌های طبقاتی که در ادبیات مارکسیسم به‌روشنی تفکیک شده‌اند، **حزب سیاسی طبقه کارگر و شکل‌های توده‌ای کارگری** (مانند اتحادیه‌ها، شوراهای و انجمن‌های صنفی) هستند. درک تفاوت نقش این دو نوع سازمان و چگونگی تعامل‌شان، برای یک راهبرد موفق سازمان‌دهی ضرورت دارد. به علاوه، **نقش آگاهی طبقاتی** در این میان تعیین‌کننده است؛ چرا که سازمان صرف بدون آگاهی نمی‌تواند اهداف رهایی‌بخش را دنبال کند، و آگاهی بدون سازمان نیز در هوا معلق می‌ماند.

حزب پیشرو (انقلابی) طبقه کارگر

حزب سیاسی طبقه کارگر - به طور دقیق‌تر حزب سیاسی انقلابی طبقه کارگر - تشکلی است که **برنامه و استراتژی کسب قدرت سیاسی برای پایان دادن به نظام طبقاتی** را نمایندگی می‌کند. چنین حزبی از کارگران پیشرو و آگاه‌ترین فعالان و همچنین روشنفکران انقلابی متحد با طبقه کارگر تشکیل می‌شود. مأموریت حزب، سازمان‌دهی و رهبری مبارزات طبقاتی در مراحل مختلف، به منظور پیروزی انقلاب کارگری و تداوم آن تا محو کامل طبقات است. حزب به مثابه **ستاد سیاسی طبقه کارگر** عمل می‌کند و باید دارای ویژگی‌هایی چون انسجام نظری (ایدئولوژی علمی)، انضباط تشکیلاتی، و چشم‌انداز انقلابی باشد. لنین بر لزوم تشکیل چنین حزب پیشاهنگی تأکید داشت و معتقد بود این حزب باید از آگاه‌ترین کارگران «انقلابیون حرفه‌ای» تشکیل شود که آگاهی سوسیالیستی را از بیرون به درون

طبقه کارگر بیاورند و مبارزه‌ی او را هدایت کنند. در واقع به اعتقاد لنین، خودبه‌خودی‌ترین بخش‌های طبقه کارگر در بهترین حالت به «آگاهی اتحادیه‌ای» (مطالبه بهبود شرایط در چارچوب نظام) می‌رسند و برای جهش به آگاهی سوسیالیستی نیازمند تزریق اندیشه انقلابی از سوی یک سازمان پیشرو هستند. او همچنین جمله معروف «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد» را بیان کرد که نشانگر اهمیت نقش حزب در عرصه نظری است.

وظایف حزب انقلابی چندوجهی است: از یک سو تدوین تئوری و برنامه‌ی انقلاب (تحلیل وضعیت، ارائه آلت‌رناتیو سوسیالیستی و نقشه‌راه مبارزاتی) و از سوی دیگر کار عملی میان توده‌ها برای سازمان‌دهی، تبلیغ و تربیت کادرهای مبارز. حزب باید پیوندی زنده با جنبش‌های توده‌ای داشته باشد، اما در همان حال از نظر برنامه و اصول، پیشروتر از حرکت‌های خودانگیخته باشد تا بتواند آنان را به سطح بالاتری ارتقاء دهد. **حزب انقلابی** را می‌توان وجدان آگاه طبقه کارگر دانست که منافع درازمدت و تاریخی طبقه را نمایندگی می‌کند، نه صرفاً خواسته‌های آنی و فوری را. چنین حزبی البته خود نمی‌تواند توده تمام کارگران را در بر بگیرد؛ بلکه متشکل از اقلیت پیشتاز است. اما تأثیرش بر جنبش از این جهت است که از طریق نفوذ فکری و سیاسی، مسیر کل جنبش کارگری را جهت می‌دهد. به همین دلیل است که **کارل مارکس و فریدریش انگلس در مانیفست کمونیست** تأکید می‌کنند که کمونیست‌ها نه یک فرقه‌ی جدا از طبقه کارگرند و نه حامل منافع خاص و متمایزی از آن. آن‌ها «هیچ نفعی جدا از منافع پرولتاریا به‌طور کلی ندارند» و امتیازشان نه در جایگاه اجتماعی، نه در برتری اخلاقی، و نه در ادعای نمایندگی از بالا، بلکه صرفاً در درک آگاهانه‌تر مسیر تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی نهفته است.

منظور مارکس و انگلس از این «درک خط مشی حرکت کل طبقه» آن است که کمونیست‌ها، به‌واسطه‌ی تحلیل نظری و تجربه‌ی انباشته‌ی مبارزات گذشته، قادرند پیوند میان مبارزات پراکنده، موضعی و روزمره را با افق عمومی و تاریخی رهایی طبقه کارگر تشخیص دهند. در حالی که بسیاری از کارگران، ناگزیر از دل تجربه‌ی مستقیم استثمار، ابتدا با مسائل فوری مانند دستمزد، ساعات کار یا امنیت شغلی درگیر می‌شوند، کمونیست‌ها می‌کوشند نشان دهند که این مطالبات جزیره‌ای

نیستند و ریشه در یک کل منسجم‌تر دارند: مناسبات سرمایه‌دارانه و سلطه‌ی طبقاتی.

از این منظر، حزب یا سازمان کمونیستی نه «سختگوی بیرونی» طبقه، بلکه بخشی آگاه‌تر و سازمان‌یافته‌تر از خود آن است؛ بخشی که می‌کوشد از دل هر مبارزه‌ی بخشی، منافع عام جنبش کارگری را برجسته کند. به بیان دیگر، وقتی کمونیست‌ها در یک اعتصاب کارگری، یک مبارزه‌ی صنفی یا یک اعتراض اجتماعی حضور دارند، هدف‌شان محدود شدن به همان مطالبه‌ی خاص نیست، بلکه پیوند دادن آن مبارزه با کل نبرد طبقاتی است: پیوند زدن دستمزد به مناسبات مالکیت، سرکوب صنفی به ساختار قدرت سیاسی، و بی‌عدالتی‌های موضعی به منطق کلی سرمایه.

این نکته از نظر مارکس و انگلس اهمیت تعیین‌کننده دارد، زیرا دقیقاً در همین جا مرز میان سیاست طبقاتی و سیاست‌های پراکنده، پوپولیستی یا صرفاً اصلاح‌طلبانه ترسیم می‌شود. کمونیست‌ها قرار نیست به جای طبقه تصمیم بگیرند یا خود را قیم آن بدانند؛ نقش آن‌ها کمک به خودآگاهی تاریخی طبقه است. یعنی کمک کنند تا طبقه کارگر دریابد مبارزاتش به کجا می‌رود، چه موانعی در برابر آن قرار دارد، و بدون دگرگونی ریشه‌ای نظم موجود، چرا دستاوردهایش همواره موقتی و شکننده خواهد بود. به همین معنا، نمایندگی «منافع عام جنبش کارگری» به معنای نادیده گرفتن تنوع، تفاوت‌ها یا مطالبات فوری نیست، بلکه دقیقاً برعکس: به معنای جلوگیری از تقلیل مبارزه به خواسته‌های جداافتاده و بی‌ارتباط، و تبدیل آن‌ها به اجزای یک پروژه‌ی جمعی، آگاهانه و رهایی‌بخش است. این همان نقطه‌ای است که در آن، حزب کمونیستی نه جایگزین جنبش، بلکه عامل پیونددهنده‌ی مبارزات و حافظ افق تاریخی آن می‌شود.

تشکیل‌های توده‌ای کارگران (اتحادیه‌ها، شوراهای و ...)

در کنار حزب، کارگران نیازمند تشکلهای وسیع‌تری هستند که بدنه گسترده طبقه را در مبارزه متحد کند. این **تشکلهای توده‌ای** اشکال متنوعی دارند: سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری، شوراهای کارگری (در محیط‌های کار یا سطح منطقه‌ای)، کمیته‌های کارخانه، تعاونی‌های کارگری و جز اینها. ویژگی مشترک این تشکلهای، فراگیر بودن آنهاست -

برخلاف حزب که پیشتازان را گرد می‌آورد، اتحادیه یا شورا تا حد امکان بخش وسیعی از کارگران (با هر درجه‌ای از آگاهی) را متشکل می‌کند. هدف اصلی تشکل‌های توده‌ای، پیگیری مطالبات فوری‌تر اقتصادی-اجتماعی و فراهم آوردن سازوکاری برای عمل متحد روزمره کارگران است. اتحادیه‌ها برای دفاع از حقوق صنفی و بهبود شرایط کار مذاکره و مبارزه می‌کنند؛ شوراهای کارگری محل تصمیم‌گیری جمعی خود کارگران درباره اداره امور کارخانه یا محل کارشان هستند؛ سایر نهادها نیز هر یک گوشه‌ای از زندگی طبقه را پوشش می‌دهند (مثلاً تعاونی‌ها برای امور معیشتی).

تشکل‌های توده‌ای به دلیل گستردگی، معمولاً ترکیبی ناهمگون از گرایش‌ها و سطوح آگاهی مختلف را در خود دارند. در یک اتحادیه، هم کارگر کاملاً رادیکال عضو است و هم کارگری که شاید هنوز به راه حل‌های اصلاح طلبانه دل بسته. هنر حزب پیشرو در این است که بدون تضعیف وحدت این تشکل‌ها، درون آن‌ها برای ارتقای آگاهی و رزمندگی تلاش کند. حزب نباید رقیب تشکل توده‌ای یا جایگزین آن شود؛ همچنین اتحادیه‌ها هم نباید وظیفه حزب (براندازی سیاسی) را برعهده بگیرند. تجربه نشان داده هرگاه این مرزها مخدوش شده، نتیجه منفی بوده است. چنان‌که فعالان کارگری اشاره کرده‌اند: اگر به دلیل غیبت یک حزب انقلابی، اتحادیه‌ها سعی کنند جای آن را در عرصه سیاسی پر کنند، اعضا پراکنده می‌شوند و تشکل صنفی از وظایف اصلی خود بازمی‌ماند. برعکس، هرگاه حزب کوشیده است اتحادیه‌ها را کاملاً تابع خود کند و استقلال عمل آن‌ها را نقض کرده، مبارزه طبقاتی از مسیر طبیعی منحرف شده است. بنابراین یک پیوند منطقی و غیرتحمیلی میان دو نوع تشکل باید برقرار باشد: اتحادیه و شورا مطالبات روزمره و بسیج گسترده را سازمان دهد و حزب، چشم‌انداز کلی و جهت سیاسی را تأمین کند. رابطه حزب و تشکل توده‌ای مانند رابطه مغز و اندام‌های یک بدن زنده است؛ هیچ‌یک بدون دیگری کارآمد نخواهد بود.

مزیت مهم دیگر تشکل‌های توده‌ای، تداوم مبارزه در شرایط مختلف است. اتحادیه‌ها و حتی شوراهای مخفی کارگری می‌توانند در دوران رکود و سکون سیاسی به کار خود (مثلاً آموزش، جذب نیرو، آمادگی) ادامه دهند و هنگام اوج‌گیری مبارزات، نقش ستون فقرات جنبش را ایفا کنند. تاریخ نشان

می‌دهد جنبش‌هایی که قبل از خیزش انقلابی، دارای تشکل‌های مستقل و نهادهای در بدنه طبقه بودند، بسیار قوی‌تر و منسجم‌تر عمل کرده‌اند. نمونه‌اش شوراهای اتحادیه‌های کارگری روسیه قبل از انقلاب ۱۹۱۷ یا شوراهای کارخانه‌ای در انقلاب ۱۳۵۷ ایران است که توانستند در بزنگاه انقلاب، قدرت را در بسیاری از مراکز تولید به دست بگیرند. البته اگر این تشکل‌ها پایدار نباشند، پس از سرکوب یا افت جنبش، دستاوردهایشان نیز از بین می‌رود. بر عکس، تشکل‌های دائمی کارگری حتی در دوره‌های عقب‌نشینی، با حفظ شبکه سازمانی و ارتباط با توده کارگران، بذر حرکت‌های بعدی را می‌کارند.

نقش آگاهی و آموزش

در تمامی این تلاش‌های سازمانی، آگاهی طبقاتی نقشی کلیدی ایفا می‌کند. بدون رشد آگاهی طبقاتی در میان توده کارگران، بهترین تشکیلات‌ها هم به ابزارهایی خنثی یا حتی منحرف بدل می‌شوند. به عنوان مثال، اتحادیه‌هایی که رهبران‌شان تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی باشند، ممکن است کارکردی کاملاً محافظه‌کارانه پیدا کنند (نمونه‌اش اتحادیه‌های زرد وابسته به دولت یا سرمایه‌داران). حزب نیز اگر از تئوری انقلابی تهی شود، در عمل به باشگاهی برای جاه‌طلبی سیاستمداران تبدیل می‌گردد. پس ارتقای آگاهی باید به‌طور مستمر در دستور کار سازمان‌های طبقاتی باشد: هم آگاهی نظری (درک سوسیالیستی از جامعه و شناخت دشمنان و دوستان واقعی طبقه)، هم آگاهی تجربی (درس‌آموزی از تاریخ مبارزات و اشتباهات گذشته). ادغام آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری - که لنین آن را وظیفه اصلی سوسیال‌دموکرات‌ها می‌دانست - از مسیر آموزش سیاسی، بحث‌های جمعی، انتشار نشریات کارگری و کار فرهنگی در میان طبقه صورت می‌گیرد. سازمان‌های کارگری باید همچون یک "مدرسه جنگ طبقاتی" عمل کنند؛ به قول انگلس، اتحادیه‌ها برای کارگران «مدرسه سوسیالیسم» بودند که در بطن مبارزه اقتصادی، چشم آن‌ها را به مصالح کلی‌شان باز می‌کردند. خلاصه این‌که سازماندهی و آگاهی‌بخشی دو بال جدانشدنی‌اند: سازمان، بستر انتقال آگاهی به توده‌هاست و آگاهی، محتوای حرکت سازمان‌یافته را تعیین می‌کند.

سازماندهی در شرایط سرکوب و تبعید: تجربه ایران، درس‌ها و امکان‌ها

سازمان‌دهی مبارزه در کشورهایی مانند ایران، با چالشی مضاعف روبه‌روست: از یک‌سو سرکوب خشن و دائمی هرگونه تشکل مستقل توسط حکومت، و از سوی دیگر پراکندگی نیروی مبارز در داخل و خارج کشور. تجربه چهار دهه گذشته نشان می‌دهد که حکومت جمهوری اسلامی برای جلوگیری از شکل‌گیری یک جنبش متشکل کارگری -توده‌ای، به هر ابزاری متوسل شده است؛ از اعدام و زندان گرفته تا نفوذ و ایجاد تفرقه. در دهه ۱۳۶۰ تقریباً همه احزاب و سازمان‌های چپ و مترقی یا سرکوب و منحل شدند یا به تبعید رانده شدند. اتحادیه‌ها و شوراهای کارگری نوپا که در سال‌های انقلاب ۵۷ جوانه زده بودند، به سرعت به حاشیه رانده و سرکوب شدند و فعالیت‌شان به عنوان سازمان‌هایی مستقل ممنوع اعلام گشت. برای نمونه، صدها شورای کارگری که پس از سقوط شاه در کارخانه‌ها تشکیل شده بودند، تا اوایل دهه ۶۰ یا از هم پاشیده شدند یا به کنترل نیروهای حکومتی درآمدند. به این ترتیب، طبقه کارگر ایران در آغاز دهه ۱۳۶۰ عملاً بدون تشکل‌های مستقل خود باقی ماند؛ وضعیتی که اثرات منفی آن تا امروز حس می‌شود.

نسل‌های جدید فعالان کارگری و اجتماعی در ایران مجبور بوده‌اند از صفر و در شرایط خفقان، هسته‌های تازه‌ای برای سازمان‌یابی ایجاد کنند. از دهه ۱۳۸۰ به بعد، شاهد شکل‌گیری سندیکا‌های مستقل (مثل سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران، سندیکای نیشکر هفت‌تپه)، تشکل‌های معلمان، پرستاران و بازنشستگان و همچنین کمیته‌های مخفی کارگری بوده‌ایم. اما این تلاش‌ها همواره زیر تیغ سرکوب بوده است. حاکمیت از اتحاد و سازمان‌یافتگی کارگران هراس دارد و برای سرکوب آن از هیچ ابزاری فروگذار نمی‌کند. رهبران سندیکاها بارها بازداشت و شکنجه شده‌اند؛ تجمعات مسالمت‌آمیز روز جهانی کارگر به خشونت کشیده شده؛ و حتی ارتباط‌گیری ساده بین گروه‌های کارگری جرم انگاشته شده است. در چنین وضعی، طبیعی است که جنبش کارگری نتواند به راحتی تشکل‌های علنی و سراسری خود را داشته باشد. ناامنی شغلی و معیشتی

(اخراج، تهدید نان)، نبود تضمین‌های قانونی برای فعالیت صنفی، و **ترس مستمر از سرکوب** فضایی ایجاد کرده که بسیاری از کارگران معترض ترجیح می‌دهند مطالباتشان را منفرد یا در محدوده کوچک مطرح کنند تا کمتر در تیررس باشند.

با این حال، تجربه نشان می‌دهد حتی در سخت‌ترین دیکتاتوری‌ها نیز می‌توان راه‌هایی برای سازمان‌دهی یافت. یکی از درس‌های مبارزات جهانی - از انقلاب روسیه گرفته تا جنبش‌های مخفی علیه فاشیسم - **ضرورت ترکیب کار مخفی و کار علنی** است. در شرایطی که حکومت هیچ فضای آزادی برای تشکیل‌یابی رسمی نمی‌دهد، کارگران و مبارزان چاره‌ای جز ایجاد هسته‌ها و شبکه‌های مخفی ندارند. این هسته‌های مخفی می‌توانند شامل جمع‌های کوچک چند نفره در یک کارخانه یا محله باشند که به طور غیررسمی سازمان‌دهی می‌کنند، اعلامیه پخش می‌کنند، اعتصاب‌ها را هماهنگ می‌کنند و رابط بین گروه‌های پراکنده می‌شوند. البته کار مخفی دشواری‌ها و خطرات خود را دارد (نفوذ عوامل دشمن، مشکلات ارتباطی، عدم پوشش عمومی رسانه‌ای و غیره)، اما به قول معروف «نیاز، مادر ابتکار است». کارگران حق دارند آشکارا برای خواسته‌هایشان مبارزه کنند، اما وقتی با سرکوب عریان مواجه‌اند، مخفی‌کاری واجب است. در این وضعیت، **اصل بنیادی حفظ امنیت تشکیلات** باید رعایت شود: هر اطلاعات غیرضروری که فاش نشود، هر عضو فقط افراد محدودی را بشناسد، ارتباطات از مجاری مطمئن باشد و سازوکار جایگزینی افراد در صورت دستگیری‌شان پیش‌بینی شود.

فعالان کارگری ایران در دهه‌های اخیر به این سمت رفته‌اند که در کنار فعالیت علنی حداقلی (مثلاً بیانیه دادن با اسامی مستعار یا برگزاری تجمعات صنفی کوچک)، یک لایه زیرزمینی از ارتباطات و گروه‌ها را شکل دهند. **تجربه ایجاد کمیته‌های مخفی** (نظیر «کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری» در دهه ۸۰) نشان داد که می‌توان بخشی از وظایف سازمان‌یابی را در دل استتار انجام داد و در عین حال با بدنه کارگران در تماس بود. از طرف دیگر، **رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی** علی‌رغم تمام محدودیت‌ها، امکان تازه‌ای برای پیوند مبارزان داخل و خارج و اطلاع‌رسانی سریع‌تر فراهم کرده‌اند. هرچند حکومت سعی کرده اینترنت را محدود کند یا از آن برای شناسایی فعالان بهره‌برد، ولی وجود شبکه‌های نسبتاً امن‌تر (مثل گروه‌های

بسته آنلاین، کانال‌های تلگرامی کارگری و...) به هماهنگی بهتر اعتراضات کمک کرده است. برای نمونه، در اعتراضات سراسری سال ۱۴۰۱ شاهد بودیم که اعتصاب‌های پراکنده کارگری از طریق فراخوان‌های اینترنتی از هم باخبر می‌شدند و ایده «اعتصاب سراسری» دهان به دهان چرخید.

وضعیت تبعید (فعالان سیاسی و کارگری خارج کشور) نیز در جای خود یک فرصت و یک چالش است. از یک سو، نیروهای تبعیدی آزادی عمل بیشتری برای ایجاد سازمان و انتشار عقاید دارند؛ می‌توانند صدای کارگران داخل را در مجامع جهانی منعکس کنند و با جلب حمایت بین‌المللی، فشارهایی بر حکومت وارد نمایند. بسیاری از نهادهای همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج از کشور طی این سال‌ها همین نقش را بازی کرده‌اند (تشکل‌های حمایتی، رسانه‌های چپ فارسی‌زبان، کمپین‌های حقوق بشری مرتبط با کارگران زندانی و...). اما از سوی دیگر، دوری از متن جامعه و پراکندگی جغرافیایی باعث شده **سازمان‌های چپ در تبعید تأثیر عملی محدودی بر مبارزه داخل داشته باشند**. کوشش‌هایی برای اتحاد عمل و همکاری بین گروه‌های چپ خارج کشور صورت گرفته ولی غالباً به کندی پیش رفته و پایدار نبوده است. **ناتوانی در انطباق با مبارزه طبقاتی جاری و یافتن راه‌حل‌های متناسب با آن** یکی از دلایل مهمی بوده که موجب انشعابات و ریزش‌های فراوان در میان سازمان‌های چپ تبعیدی شده است. به بیان دیگر، اگر فعالیت یک حزب یا سازمان چپ محدود به خارج از کشور بماند و ارتباط ارگانیک با مبارزات داخل نداشته باشد، به مرور به جزیره‌ای ایزوله تبدیل می‌شود که فقط خودش با خودش درگیر است. این یک درس مهم برای امروز است: **اپوزیسیون چپ باید راه‌های ارتباط با بدنه داخل و پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی مبارزه جاری را بیابد و گرنه همچنان در حاشیه خواهد ماند**.

با همه این تفاسیل، چشم‌انداز امکانات سازمان‌دهی در ایران کاملاً تیره و تاریک نیست. هر موج اعتراض جدید، تجربیات قبلی را به‌کار می‌گیرد و خلاقیت‌های تازه‌ای به همراه می‌آورد. جوانان نسل جدید (چه در طبقه کارگر و چه دانشجویان و زنان مبارز) از فناوری بهتر بهره می‌گیرند، زبان مشترک و شبکه‌های اعتماد خود را ساخته‌اند و کمتر در قید و بند سازمان‌های سنتی قدیمی هستند. گرایش به

خودسازمان‌دهی اکنون در لایه‌هایی از جامعه مشاهده می‌شود: مثلاً جمع‌های مستقل معلمان، بازنشستگان، پرستاران و حتی دانش‌آموزان معترض. این‌ها هسته‌های بالقوه‌ای هستند که در صورت پیوند خوردن با یک افق سیاسی رادیکال، می‌توانند پایه‌های یک جنبش سازمان‌یافته قدرتمند را بنا نهند. چنان‌که **خیزش اعتراضی ۱۴۰۱ و در ادامه آن اعتصابات و اعتراضات و خیزش جاری (دی ماه ۱۴۰۴)** نشان داد پایه‌های عینی برای رشد و گسترش مبارزات اجتماعی موجود است، و طبقه کارگر با **تشکیل‌یابی و سازمان‌دهی سیاسی، تنها آلترناتیو برای تغییر شرایط به نفع کل جامعه خواهد بود**. اکنون وظیفه نیروهای آگاه و انقلابی است که از این ظرفیت بهره‌گیرند و پراکندگی مقاومت‌ها را به همبستگی سازمان‌یافته تبدیل کنند.

اصول پایه برای بازسازی افق سازمان‌یافته و طبقاتی

با توجه به آنچه گفته شد، برای عبور از وضعیت پراکندگی کنونی و دستیابی به یک جنبش نیرومند سازمان‌یافته، پای‌بندی به چند اصل اساسی ضروری است. در این بخش، مهم‌ترین این اصول و راهبردهای عملی برآمده از تجربه‌ی تاریخی جنبش‌های کارگری و آموزه‌های مارکسیسم را مرور می‌کنیم:

استقلال طبقاتی در سازمان‌دهی

تشکل‌ها و احزاب کارگری باید مستقل از نهادهای بورژوازی و دولت باشند. هر گونه وابستگی مالی یا سیاسی به جناح‌های طبقه حاکم، مبارزه را از درون تهی می‌کند. سازمان‌یابی طبقاتی یعنی کارگران برای منافع خود و با اتکا به نیروی خود متشکل شوند. اتحاد عمل با گروه‌های دیگر فرودست (دهقانان، تهیدستان شهری، جنبش‌های آزادی‌خواهانه زنان و ملیت‌های تحت ستم و...) ضروری است، اما این اتحاد باید **بر محور خواست‌ها و رهبری طبقه کارگر** شکل گیرد تا مطالبات عمومی را به جلو براند. تنها سازمان مستقل کارگری است که می‌تواند سایر جنبش‌های اجتماعی را نیز در یک جهت رهایی‌بخش متحد سازد.

پیوند مبارزات اقتصادی با چشم‌انداز سیاسی

همان‌طور که بیان شد، نباید مبارزه صنفی-اقتصادی را از مبارزه سیاسی جدا انگاشت. اصل

برون رفت آن است که از دل مطالبات روزمره، افق تغییرات بنیادی نمایان شود. مثلاً مبارزه برای دستمزد بهتر باید به آگاهی از استثمار سیستماتیک سرمایه‌داری پیوند بخورد و مبارزه برای آزادی‌های سیاسی باید با درک ضرورت حاکمیت خود کارگران تکمیل شود. در عمل، تشکلهای کارگری باید مطالبات فوری را طرح و پیگیری کنند (مثل افزایش دستمزد، حق تشکلیابی، رفع تبعیض‌ها) اما همزمان به اعضا آموزش دهند که تحقق پایدار این خواسته‌ها مستلزم تغییری سیاسی در ساختار قدرت است. حزب انقلابی نیز باید به جای شعارهای انتزاعی، روی مطالبات مشخص کارگران سوار شود و آن‌ها را به سمت مبارزه برای کسب قدرت هدایت کند. این ترکیب مبارزه اصلاحی و انقلابی یک هنر راهبردی است که موفقیت جنبش را تضمین می‌کند.

سازمان‌دهی دموکراتیک و مشارکتی

تجربه جنبش‌های کارگری نشان داده است که ساختار درونی تشکلهای به اندازه خط‌مشی بیرونی‌شان مهم است. اصول دموکراسی شورایی - انتخابی بودن نمایندگان، پاسخگویی آن‌ها به اعضا، حق عزل نمایندگان و چرخش مناصب - باید در تشکلهای کارگری رعایت شود تا از بروکراسی و انحراف جلوگیری گردد. تشکلهای توده‌ای کارگران هرچه توده‌ای‌تر و دموکراتیک‌تر باشند، پایگاه اجتماعی عمیق‌تری خواهند داشت. حزب پیشرو نیز باید ضمن حفظ انسجام و انضباط، پیوند خود با بدنه را از طریق رویه‌های دموکراتیک (کنگره‌های حزبی، مشورت با فعالان محیط کار، ارزیابی مستمر سیاست‌ها) تقویت کند. راز ماندگاری سازمان‌ها اعتماد متقابل اعضا و شفافیت درونی است. همچنین توزیع مسئولیت میان اعضا (در حد توان) و پرورش کادرهای جدید، سازمان را در برابر ضربات دشمن بیمه می‌کند.

تلفیق کار مخفی و علنی

در شرایط استبدادی، این اصل اهمیت مضاعف دارد. حرکت کاملاً علنی به نابودی می‌انجامد و انزوا و بی‌عملی نیز راهگشا نیست. راه درست، فعالیت در دو سطح است: سطح مخفی برای سازمان‌دهی زیرساخت (شبکه‌های امن، هسته‌های رهبری، برنامه‌ریزی بلندمدت) و سطح علنی برای ارتباط‌گیری با توده مردم و اعمال فشار سیاسی (بیانیه‌ها، اعتراضات خیابانی، اعتصابات در بزرگراه‌ها). این دو سطح باید مکمل هم باشند؛ مثلاً

یک اعتصاب وقتی موثرتر است که پشتوانه‌ای از سازمان مخفی آن را طراحی و گسترش داده باشد. و از سوی دیگر، یک شبکه مخفی بدون آن‌که در لحظه لازم به سطح علنی بیاید، ممکن است دچار رکود شود. حفظ تعادل امنیت و تاثیرگذاری، هنری است که از دل آزمون و خطا به دست می‌آید و انقلابیون ایران در این مرحله ناگزیر از آن هستند.

وحدت در عین تنوع (جبهه طبقاتی)

طبقه کارگر به خودی خود متشکل از اقشار و اصناف گوناگون است و علاوه بر آن، متحدان طبیعی‌ای در بین دیگر زحمتکشان دارد. برای پیروزی، نیازمند حداکثر وحدت همه نیروهای ضد سرمایه‌داری و آزادی‌خواه در یک جبهه واحد چپ هستیم. اما این وحدت نباید با انحلال نیروها در یکدیگر یا نادیده گرفتن اختلافات حاصل شود؛ بلکه باید وحدتی بر پایه عمل مشترک و احترام به تنوع دیدگاه‌ها باشد. مارکسیست‌ها پیشنهاد جبهه واحد کارگری را داده‌اند که در آن احزاب و تشکلهای گوناگون کارگری برای مطالبات معین همکاری می‌کنند، بدون آن‌که کسی مجبور شود از مواضع خود صرف‌نظر کند. امروز نیز همکاری جریان‌های مختلف چپ (سوسیالیست‌ها، آنارشیست‌ها، سندیکالیست‌ها و...) در اقدامات مشخص مانند حمایت از اعتصابات، آزادی زندانیان سیاسی کارگری، مبارزه با خصوصی‌سازی و... بسیار حیاتی است. اتحاد عددی افراد و سازمان‌ها در یک پیکر بزرگ‌تر کافی نیست؛ مهم‌تر، اتحاد بر مبنای یک برنامه و آلترناتیو کارگری شفاف است. وحدتی که حول مطالبات و اهداف طبقاتی روشن شکل گیرد، پایدارتر و نیرومندتر خواهد بود.

سرمایه مرز ندارد؛ ما چرا داشته باشیم؟

سرمایه‌داری یک نظام جهانی است و مبارزه با آن نیز در نهایت بُعدی جهانی دارد. همبستگی جهانی صرفاً یک شعار اخلاقی یا آرمان‌گرایانه نیست، بلکه پاسخی عینی به ماهیت واقعی سرمایه‌داری معاصر است. سرمایه‌داری امروز نه در مرزهای ملی متوقف می‌شود و نه سرنوشت طبقه کارگر را به جغرافیای یک کشور محدود می‌کند. زنجیره‌های تولید فراملی، شرکت‌های چندملیتی، بازارهای مالی جهانی و سیاست‌های نتولیبرالی تحمیل‌شده از سوی نهادهای بین‌المللی، شرایطی پدید آورده‌اند که استثمار در یک کشور، مستقیماً با استثمار در کشورهای دیگر پیوند خورده است. از همین‌رو، مبارزه علیه این نظم نیز ناگزیر بُعدی فراملی دارد.

وقتی کارل مارکس شعار معروف «کارگران جهان، متحد شوید!» را طرح کرد، صرفاً به یک همبستگی اخلاقی میان کارگران اشاره نداشت، بلکه بر یک واقعیت مادی انگشت گذاشت: این‌که سرمایه، جهانی عمل می‌کند و اگر کارگران در چارچوب مرزهای ملی محصور بمانند، همواره یک گام از سرمایه عقب‌تر خواهند بود. امروز این واقعیت بیش از هر زمان دیگری ملموس است. کارگری که در ایران با خصوصی‌سازی، قراردادهای موقت و سرکوب تشکلیابی روبه‌روست، در بسیاری از موارد با همان سیاست‌هایی مواجه است که کارگران در ترکیه، عراق، مصر یا یونان تجربه می‌کنند؛ سیاست‌هایی که ریشه در یک منطق مشترک اقتصادی و سیاسی دارند.

از این منظر، ارتباط منطقه‌ای اهمیتی ویژه پیدا می‌کند. کشورهای منطقه، به‌ویژه همسایگان ایران مانند ترکیه، نه تنها از نظر جغرافیایی نزدیک‌اند، بلکه از حیث ساختارهای اقتصادی، موقعیت در زنجیره جهانی سرمایه، و حتی شکل‌های سرکوب سیاسی، شباهت‌های قابل توجهی دارند. تجربه جنبش کارگری ترکیه - از اعتصابات سراسری کارگران فلز و معادن گرفته تا نقش اتحادیه‌ها و شبکه‌های مستقل کارگری در شرایط سرکوب - می‌تواند برای کارگران ایران آموزنده باشد؛ همان‌گونه که مبارزات کارگران ایران نیز می‌تواند الهام‌بخش فعالان کارگری در آن‌سوی مرزها باشد. این تبادل تجربه، تنها در سطح اطلاع‌رسانی باقی نمی‌ماند، بلکه می‌تواند به هم‌افزایی عملی منجر شود: هم‌زمانی اعتصابات‌ها، بیانیه‌های حمایتی مشترک، یا حتی کارزارهای منطقه‌ای علیه شرکت‌ها و سیاست‌های مشخص.

در عین حال، همبستگی منطقه‌ای می‌تواند نقش مهمی در شکستن انزوای تحمیلی ایفا کند. حکومت‌ها همواره می‌کوشند مبارزات کارگری را به «مسئله‌ای داخلی» تقلیل دهند و با بستن مرزها، سرکوب را بی‌هزینه‌تر کنند. پیوند فعال میان تشکلهای مستقل کارگری در کشورهای مختلف منطقه، این معادله را بر هم می‌زند و سرکوب را به موضوعی قابل رؤیت در سطح بین‌المللی تبدیل می‌کند. نمونه‌های محدود اما مهمی که در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم - از حمایت اتحادیه‌های کارگری خارجی از کارگران زندانی در ایران تا طرح مطالبات آنان در مجامع جهانی - نشان می‌دهد که حتی ارتباطات ابتدایی نیز می‌تواند فشار سیاسی و رسانه‌ای ایجاد کند.

کارگران و زحمتکشان :

جامعه ایران آستان حوادث و تحولات عمیقی است به همین دلیل رژیم برای احتراز از وقوع قیام‌های توده‌ای، شمشیر را از روسته است و سرکوب جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی را تشدید نموده است. وظیفه همه ما کارگران و عموم زحمتکشان است که در برابر تشدید سرکوبگری رژیم، متحدان داخل و خارج کشور به مبارزه و مقاومت ادامه دهیم. نیروهای چپ انقلابی و جنبش‌های اجتماعی سوسیالیستی، آزادیخواه و مترقی می‌باید در اتحاد باهم و با طرح خواست‌ها و مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده‌های رنج‌دیده و استثمار شده، به امر آگاهی و سازمان‌یابی جنبش طبقه کارگر و سایر جنبش‌های اجتماعی مترقی و دموکراتیک باری رسانند. مقابله با نظام حاکم و دستگاه سرکوبگر آن، پایان دادن به پراکندگی مبارزات، و گردآمدن گردان‌های کار و زحمت در یک جبهه انقلابی به‌منظور گسترش مبارزه برای سرنوشتی انقلابی رژیم و استقرار ساختار اقتصادی و اجتماعی نوین مبتنی بر شوراهای به امری فوری و ضروری تبدیل کرده است. امروزه خواست‌ها و مطالبات اقتصادی و رفاهی طبقه کارگر و توده‌های رنج‌دیده و زحمتکش مردم با مطالبات آزادی‌خواهانه و دموکراتیک درهم آمیخته است و شرکت گسترده و متحد در اعتراضات، اعتصابات، و تظاهرات و سایر اشکال مبارزه بر علیه ستم و استثمار و سرکوب و نیز آزادی کارگران زندانی و سایر زندانیان سیاسی یک وظیفه تعطیل‌ناپذیر هر انسان آزادی‌خواه و انقلابی محسوب می‌گردد.

برای پیروزی نهایی (انقلاب) نیست، بلکه برای همه مراحل مبارزه ضرورت دارد - از نبردهای کوچک روزمره تا بحران‌های بزرگ سیاسی. ما به حزب‌هایی نیاز داریم که چراغ راه آینده باشند و به اتحادیه‌ها و شوراهایی که سنگرهای امروز مبارزه‌اند. ما به پلی بین نسل‌های مبارز نیاز داریم تا تجربه‌های دیروز به مشعل راه فردا تبدیل شود. در یک کلام، ما نیازمند بازسازی چشم‌انداز طبقاتی هستیم؛ چشم‌اندازی که به جای اتکا به منجیان فردی یا قدرت‌های بیگانه، نیروی رهانی‌بخش را در دستان متحد کارگران و فرودستان می‌بیند.

این مسیر بدون شک دشوار است. حاکمان به‌آسانی میدان را خالی نخواهند کرد و شاید شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های بیشتری نیز در پیش باشد. اما هر گام در جهت سازمان‌یابی، خود یک پیروزی کوچک است: تشکیل هر سندیکای مستقل، ایجاد هر هسته مخفی، پیوند خوردن هر شبکه اعتراضی به یک جنبش سراسری، همه و همه شکاف‌هایی در دیوار استبداد و سرمایه ایجاد می‌کند. تاریخ مبارزه طبقاتی نشان داده که وقتی توده‌ها متشکل شوند، نیرویی پدید می‌آید که هیچ ظلمی یارای مقاومت در برابر آن را ندارد. به قول مارکس، رهایی طبقه کارگر تنها کار خود طبقه کارگر است - و این امر بدون سازمان‌یابی آگاهانه ممکن نیست. اکنون که در سراسر جهان نابرابری و استثمار به اوج‌های تازه‌ای رسیده و نیز در ایران شکاف طبقاتی و استبداد حاکم به بن‌بست رسیده است، وقت آن است که مقاومت‌های پراکنده را در هم تنیده و مشت واحد طبقه کارگر را شکل دهیم. آینده از آن کسانی است که سازمان می‌یابند و برای آن آینده می‌جنگند. پس کارگران و زحمتکشان متحد شویم و سرنوشت خویش را به دست خویش رقم بزنیم. این ضرورتی فوری برای رهایی جامعه از بند ستم و استثمار است. پیروزی در انتظار ماست اگر که راه همبستگی و سازمان‌یابی و سازمان‌دهی را پیگیری کنیم.

کارگران جهان، متحد شوید!

اما بین‌المللی‌اندیشی، اگر به منطقه محدود بماند، همچنان ناقص است. پیوندهای منطقه‌ای باید به‌عنوان پله‌هایی برای اتصال به جنبش جهانی کارگری دیده شوند، نه جایگزین آن. مبارزه علیه سرمایه‌داری، علیه جنگ، علیه تخریب محیط زیست و علیه اشکال نوین استثمار، تنها زمانی می‌تواند به نیرویی تعیین‌کننده بدل شود که کارگران و زحمتکشان خود را بخشی از یک جبهه جهانی بدانند؛ جبهه‌ای که در آن تجربه‌ها به اشتراک گذاشته می‌شود، شکست‌ها تحلیل می‌شوند و پیروزی‌ها به سرمایه‌ای جمعی بدل می‌گردند.

از این رو، تقویت ارتباطات منطقه‌ای و بین‌المللی نه یک امر حاشیه‌ای، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از استراتژی سازماندهی طبقاتی است. جنبش کارگری در ایران، اگر بخواهد از چرخه انزوا، سرکوب و فرسایش بیرون بیاید، ناگزیر است خود را در آیین مبارزات هم‌سرنوشتانش در منطقه و جهان بازشناسد. تنها در این صورت است که شعار «کارگران جهان، متحد شوید!» از یک فراخوان تاریخی، به یک راهبرد زنده و عملی برای رهایی بدل می‌شود.

پایبندی به اصول بالا، البته تضمینی جادویی برای پیروزی سریع نیست، اما جهت درست مبارزه را برای ما ترسیم می‌کند. با چنین راهنمایی، می‌توانیم گام به گام از وضع پراکندگی کنونی فاصله بگیریم و زیربنای یک جنبش سازمان‌یافته سراسری را پی‌ریزی کنیم.

نتیجه‌گیری

جنبش‌های اعتراضی و مقاومت‌های مردمی تا زمانی که پراکنده و ناهماهنگ باشند، علیرغم رشادت‌ها و فداکاری‌ها، نمی‌توانند به نتایج بنیادینی دست یابند. گذار از پراکندگی مقاومت به سازمان‌یافتگی طبقاتی یک ضرورت تاریخی است که بارها خود را به ما یادآوری کرده است. هر اعتصاب شکست‌خورده به دلیل نبود حمایت سراسری، هر خیزش سرکوب‌شده به دلیل فقدان رهبری منسجم، و هر مطالبه بی‌پاسخ‌مانده به دلیل نبود تشکل نیرومند، درسی است که بر دیوار تاریخ مبارزات ما حک شده است.

مارکسیسم با تحلیل علمی خود نشان می‌دهد که نیروی عظیم طبقه کارگر تنها وقتی می‌تواند جهان را تکان دهد که به صورت طبقه‌ای برای خود درآید؛ یعنی به آگاهی مشترک از منافعی برسد و به شکل سازمان‌یافته قد علم کند. این سازمان‌یافتگی فقط



همبستگی با کوبا

گرفته شده است. فعالیت گروه‌ها و مجامع همبستگی، و نیز رفقا و یاران سازمان اتحاد فدائیان کمونیست در حمایت از مردم کوبا و دستاوردهای انقلاب این کشور، چه در آلمان و چه در دیگر کشورهای اروپایی، گسترش یافته است. هم‌زمان با این همبستگی، افشاگری و مبارزه علیه جنگ اقتصادی و زورگویی امپریالیسم آمریکا علیه کوبا نیز گسترده‌تر شده است. در این مسیر، از همبستگی و حمایت خود دریغ نوزید.

بخش بین الملل سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
ژانویه. ۲۰۲۶

شماره حساب برای واریز کردن کمک مالی برای پروژه مدرسه:

Netzwerk Cuba e.V.

DE28 4306 0967 1206 4415 00

Verwendungszweck: Schulprojekt in Santa Clara

کوبا از زمان پیروزی انقلاب ۱۹۵۹، آموزش و تحصیل رایگان را به‌عنوان یکی از اصول حقوق انسانی و از پایه‌های یک جامعه برابر، به‌طور مستمر دنبال کرده است. با این حال، محاصره ۶۷ ساله و جنگ اقتصادی‌ای که ایالات متحده آمریکا، به‌ویژه در ماه‌ها و روزهای اخیر، علیه کوبا تشدید کرده است، شرایط زندگی و وضعیت اقتصادی این کشور را به‌شدت وخیم ساخته است.

در برابر فشارهای امپریالیسم آمریکا، حمایت نیروها و مجامع همبستگی با کوبا افزایش یافته است. سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و همیاران آن، به‌ویژه در سال‌ها و ماه‌های اخیر، نقش فعالی در برگزاری مراسم سیاسی و جشن‌های همبستگی با کوبا داشته‌اند و در طول سال، با همکاری رفقای آلمانی و همراهان آمریکای لاتینی ساکن آلمان، اقدام به تهیه و ارسال محموله‌های مورد نیاز از جمله کامپیوتر، تجهیزات و لوازم پزشکی به کوبا کرده‌اند.

در راستای حمایت از مدرسه شبانه‌روزی «ارنستو چه‌گوارا»، شماره حساب ویژه این پروژه در پایین درج شده است. شما می‌توانید با واریز مستقیم کمک‌های مالی خود، این فراخوان را یاری رسانید. برای سال ۲۰۲۶ و ماه‌های پیش‌رو نیز ارسال محموله‌های کمک‌رسانی دیگری برای این مدرسه در نظر

فعالان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست، به‌همراه رفقای آلمانی و تعدادی از رفقای آمریکای لاتین، در جنوب آلمان و در سپتامبر ۲۰۲۵، محموله‌ای از کمک‌های همبستگی شامل لوازم نوشت‌افزار و اقلام بهداشتی به ارزش ده هزار یورو به کوبا ارسال کردند. این محموله در حمایت از مدرسه شبانه‌روزی «ارنستو چه‌گوارا» (در ایالت ویلا کلارا تهیه و ارسال شد.

ارسال این کمک‌ها از جنوب آلمان با هماهنگی گروه همبستگی با کوبا در شهر بوخوم انجام گرفت و سایر کمک‌های جمع‌آوری شده از شهرهای غرب آلمان نیز در کانتینرهای آماده‌شده بارگیری شد. این محموله‌ها در اواخر اکتبر ۲۰۲۵ از طریق بندر هامبورگ با کشتی به کوبا رسیدند. عکس‌های همراه این گزارش، رسیدن محموله‌ها به مدرسه را نشان می‌دهند؛ جایی که کارکنان مدرسه در حال تقسیم و بسته‌بندی اقلام برای تحویل به دانش‌آموزان هستند.

مدرسه شبانه‌روزی «ارنستو چه‌گوارا» پذیرای ۸۵۰ دانش‌آموز ۱۵ تا ۱۸ ساله است که طی سه سال تحصیل، خود را برای ورود به دانشگاه آماده می‌کنند. رشته‌های تحصیلی این مدرسه شامل علوم پایه از جمله فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، ریاضیات و کامپیوتر است.



ستمبران و ستمگران

وده مقاله‌ای دیگر

برگردان: وارثان میکائیلیان

چگونه ذهن ما تسخیر می‌شود؟

هژمونی فرهنگی؛ از سلول‌های زندان تا الگوریتم‌های اینستاگرام

۲. تولید «سلبریتی» به جای «قهرمان» در هژمونی مدرن، کسانی ستایش می‌شوند که «دیده می‌شوند»، نه کسانی که «مفیدند». «سلبریتی‌ها» و اینفلوئنسرها به مبلغان ارزش‌های سیستم سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند. وقتی میلیون‌ها نفر آرزو دارند شبیه یک ستاره‌ی سینما باشند، دیگر کسی به فکر تغییر ساختارهای ناعادلانه نیست؛ همه می‌خواهند در همین ساختار، «برنده» شوند.

۳. توهم انتخاب در الگوریتم‌ها ما فکر می‌کنیم آزادانه اخبار یا محتوا را انتخاب می‌کنیم، اما الگوریتم‌ها (که توسط غول‌های فناوری طراحی شده‌اند) تصمیم می‌گیرند چه چیزی را ببینیم. آن‌ها محتوایی را برجسته می‌کنند که احساسات تند (خشم یا لذت آنی) ایجاد کند تا ما را بیشتر در پلتفرم نگه دارد.

نتیجه: ما به جای تفکر عمیق، درگیر جنجال‌های سطحی می‌شویم. هژمونی دوست دارد ما سرگرم باشیم، نه آگاه.

۴. خنثی‌سازی اعتراض هژمونی فرهنگی حتی بلد است اعتراض را هم بلعد. نمادهای شورش (مثل چه گوارا) تبدیل به عکس روی تیشرت می‌شوند و به فروش می‌رسند. موسیقی‌های اعتراضی تبدیل به کالای تجاری می‌شوند. سیستم به ما اجازه می‌دهد «غر بزیم» یا در توییتر هشتگ بزیم، تا انرژی‌مان تخلیه شود و خطری واقعی متوجهی ساختار قدرت نشود. این همان

است، یا وقتی ما تصور می‌کنیم فقر نتیجه‌ی تنبلی فردی است نه ساختار اقتصادی، یعنی هژمونی کار خود را کرده است. هژمونی، «عینک» ما را رنگ می‌کند، بی‌آنکه بدانیم عینکی بر چشم داریم.

رسانه‌های مدرن: ماشین‌های تولید رضایت اگر گرامشی امروز زنده بود و گوشی هوشمند ما را می‌دید، احتمالاً می‌گفت: «این کامل‌ترین ابزار هژمونی در تاریخ است.» در گذشته، کلیسا و مدرسه وظیفه‌ی همسان‌سازی افکار را داشتند. امروز، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی این نقش را با ظرافت و قدرتی ترسناک ایفا می‌کنند. بیایید ببینیم هژمونی چگونه در فیدهای خبری ما عمل می‌کند:

۱. طبیعی‌سازی سبک زندگی خاص رسانه‌ها مدام تصاویری از خوشبختی را به ما می‌فروشند: خانه‌های لوکس، سفرهای گران، بدن‌های بی‌نقص و مصرف‌گرایی بی‌پایان.

پیام پنهان: «خوشبختی یعنی خریدن.» هژمونی اینجا به ما نمی‌گوید «بخرید!»؛ بلکه فضایی می‌سازد که اگر نخریم و مصرف نکنیم، احساس «نقص» و «عقب‌ماندگی» کنیم. ما داوطلبانه کار می‌کنیم تا چیزهایی را بخریم که سیستم به ما القا کرده نیاز داریم.

تصور کنید در یک بازی شطرنج هستید، اما حریف شما مهره‌هایتان را نمی‌دزد؛ او فقط قوانین بازی را طوری تغییر می‌دهد که شما باور کنید «باختن» سرنوشت طبیعی شماست و حتی از آن لذت ببرید. این ساده‌ترین تصویر برای درک مفهوم پیچیده‌ی «هژمونی فرهنگی» است.

آنتونیو گرامشی، این مفهوم را در سردترین روزهای زندان‌های فاشیستی موسولینی پروراند. او با یک پرسش بزرگ روبرو بود: چرا مردم علیه سیستم‌هایی که آن‌ها را استثمار می‌کنند (مثل سرمایه‌داری یا دیکتاتوری) شورش نمی‌کنند؟ پاسخ او این بود: چون حاکمیت تنها با «زور» (پلیس و زندان) حکومت نمی‌کند، بلکه با «رضایت» حکومت می‌کند.

هژمونی چیست؟ هنر نامرئی قانع‌سازی در نگاه گرامشی، قدرت دو چهره دارد: سلطه (Domination): اعمال زور عریان (باتوم، زندان، ارتش). هژمونی (Hegemony): اعمال نفوذ نرم از طریق فرهنگ، آموزش و رسانه.

هژمونی یعنی طبقه‌ی حاکم، ارزش‌ها، اخلاقیات و نگاه خود به جهان را چنان در جامعه پخش می‌کند که مردم عادی آن را به‌عنوان «عقل سلیم» (Common Sense) یا «طبیعت زندگی» می‌پذیرند. زمانی که یک کارگر فقیر با افتخار از سیاست‌هایی دفاع می‌کند که به نفع ثروتمندان

چیزی است که به آن «کلیکتیویسم» (مبارزه‌ی کلیکی) می‌گویند.

راه‌هایی چیست؟ جنگِ موقعیت
آیا ما محکومیم که عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی این سیستم باشیم؟ گرامشی ناامید نبود. او راه‌هایی را در «ضد هژمونی» می‌دید.
برای شکستن این طلسم، ما نیاز به روشنفکران و انسان‌هایی داریم که «عقل سلیم» را به چالش بکشند.

وقتی می‌پرسیم: «چرا موفقیت فقط با پول سنجیده می‌شود؟»

وقتی می‌پرسیم: «چرا اخبار جنگ در خاورمیانه عادی است اما در اروپا فاجعه؟»

وقتی استانداردهای زیبایی اینستاگرام را پس می‌زنیم و خودمان را همان‌طور که هستیم دوست داریم.

در تمام این لحظات، ما در حال ایجاد ترکی در دیوار هژمونی هستیم. گرامشی این فرایند را «جنگِ موقعیت» می‌نامید؛ نبردی آرام و طولانی در عرصه‌ی فرهنگ و آگاهی.

کلام آخر هژمونی فرهنگی به ما می‌گوید: «دنیا همین است که هست، سعی کن با آن کنار بیایی.» تفکر انتقادی به ما می‌گوید: «دنیا این‌گونه ساخته شده است، اما می‌تواند جور دیگری هم باشد.» آگاهی از اینکه رسانه‌ها چگونه ذهنیت ما را مهندسی می‌کنند، نخستین گام برای پس گرفتن اختیار افکارمان است.

تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به ونزوئلا و ربودن نیکلاس مادورو رئیس‌جمهور این کشور و همسرش را محکوم می‌کنیم

تجاوز نظامی ایالات متحده به ونزوئلا در بامداد سوم ژانویه ۲۰۲۶ و ربودن و انتقال نیکلاس مادورو، رئیس‌جمهور منتخب و رسمی این کشور، و همسرش سلیلیا فلورس، نقض آشکار اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، حاکمیت ملی کشورها و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها است. این اقدام، مصداق روشن تجاوز نظامی و ربایش سیاسی در مقیاس بین‌المللی است و باید بی‌قید و شرط محکوم شود.

ایالات متحده، با توسل به زور نظامی وارد خاک کشوری مستقل شده است. چنین رفتاری نه تنها نظم حقوقی بین‌المللی را بی‌اعتبار می‌کند، بلکه راه را برای عادی‌سازی خشونت دولتی، جنگ‌های پیشدستانه و مداخلات یکجانبه هموار می‌سازد؛ روندی که پیامدهای آن همواره متوجه مردم عادی، طبقات فرودست و زحمتکشان بوده است.

تجربه تاریخی آمریکای لاتین به روشنی نشان می‌دهد که مداخله‌های نظامی ایالات متحده هرگز انجام نشده‌اند. از گواتمالا و شیلی تا پاناما و «امنیت» یا «حقوق بشر»، «دموکراسی» با هدف نیکاراگوئه، نتیجه این مداخلات چیزی جز ویرانی، سرکوب، بیش‌تاتی و تحمیل نظم‌های وابسته نبوده است. آنچه امروز در ونزوئلا رخ می‌دهد، ادامه همان الگوی استعماری است که منافع اقتصادی، به ویژه کنترل منابع انرژی، را بر جان و کرامت انسان‌ها ترجیح می‌دهد.

چیزی جز پوششی سیاسی برای پیشبرد پروژه «قاچاق مواد مخدر» یا «تروریسم» ادعای مبارزه با تغییر رژیم در ونزوئلا و دست‌یابی به منابع زیرزمینی و نفت و گاز این کشور نیست؛ پروژه‌ای که سال‌هاست از طریق تحریم‌های اقتصادی، محاصره مالی و جنگ روانی دنبال شده و اکنون وارد فاز نظامی شده است. تحریم‌هایی که پیش از این نیز زندگی میلیون‌ها ونزوئلایی را به فقر، ناامنی غذایی و محرومیت از خدمات اولیه کشانده بود، امروز با بمباران و ربایش سیاسی رئیس‌جمهور و همسرش تکمیل شده است.

سکوت یا همراهی دولت‌های غربی و رسانه‌های جریان اصلی با این اقدام، نشان‌دهنده معیارهای را به ابزارهایی گزینشی و وابسته به «حقوق بشر» و «دموکراسی»، «قانون» دوگانه‌ای است که منافع قدرتهای امپریالیستی و مسلط تقلیل داده است.

ما اقدامات راه‌زنانه امپریالیسم آمریکا و تجاوز نظامی به ونزوئلا و گروگان‌گرفتن رئیس‌جمهور این کشور و همسرش را قاطعانه محکوم می‌کنیم.

با توده‌های زحمتکش مردم ونزوئلا در مبارزه علیه دخالت امپریالیستی و حق تعیین سرنوشت خود اعلام همبستگی می‌کنیم

و خواهان آزادی بی‌قید و شرط نیکلاس مادورو و همسرش سلیلیا فلورس هستیم.

سازمان

اتحاد فدائیان کمونیست

یکشنبه ۱۴ دیماه برابر با ۴ ژانویه ۲۰۲۶



ارگان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست - شماره ۲۵۲ /// ۳۰ دی ۱۴۰۴

در ضرورت تشکیل جبهه‌ای چپ انقلابی

در شرایط کنونی، که بحران‌های اقتصادی، بهره‌کشی فزاینده از نیروی کار، تبعیض‌های ساختاری و سرکوب سیاسی هر روز شکلی گسترده‌تر و خشن‌تر به خود می‌گیرند، ضرورت ایجاد یک **جبهه چپ انقلابی** بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. چنین جبهه‌ای نه یک ائتلاف مقطعی و شعاری، بلکه یک **همبستگی سازمان‌یافته، هدفمند و پایدار** است که بر مبنای همکاری میان احزاب، سازمان‌ها، تشکل‌های مردمی و فعالان مستقل شکل گیرد. هدف آن نیز تبدیل نیروی پراکنده چپ و جنبش‌های اجتماعی به **نیروی تأثیرگذار، مداخله‌گر و سازمان‌یافته** در روند مبارزه طبقاتی است.

این جبهه زمانی می‌تواند به نیرویی واقعی بدل شود که **کارگران، زنان، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، دانشجویان، بیکاران، کشاورزان، هنرمندان و سایر گروه‌های ستمدیده و معترض**، در آن حضور داشته باشند. شکل‌گیری چنین نیرو و همبستگی‌ای تنها با تکیه بر یک **چشم‌انداز مشترک انقلابی** ممکن است؛ چشم‌اندازی که به روشنی به نقد و نفی کل نظام حاکم بپردازد، و هم‌زمان راه‌حل‌های عملی و رادیکال برای سازماندهی اجتماعی و اقتصادی آینده ارائه دهد.

جبهه چپ انقلابی، باید بتواند:

در برابر نظام حاکم و دستگاه سرکوب آن ایستادگی سازمان‌یافته ایجاد کند؛
از مصادره و انحراف مبارزات اجتماعی توسط نیروهای غیرانقلابی،
پوپولیست یا لیبرال جلوگیری کند؛
به تریبون و ابزار سازمان‌یابی فرودستان و نیروی کار بدل شود، نه سرگرمی سیاسی محافل؛

و بالاخره، چشم‌انداز رهایی را با عمل جمعی، نه با شعار، قابل لمس کند.
چنین جبهه‌ای تنها زمانی شکل می‌گیرد که اراده جمعی نیروهای چپ از سطح موضع‌گیری فردی و پراکنده فراتر رفته و تبدیل به **پروژه‌ای مشترک برای سازمان‌یابی، آموزش، اقدام میدانی و همبستگی پایدار** شود. امروز، این ضرورت نه یک گزینه اختیاری، بلکه پاسخ تاریخی به وضعیت موجود است. بدون سازمان‌دادن نیروی انقلابی، مبارزات پراکنده می‌مانند؛ و بدون جبهه‌ای ریشه‌دار و طبقاتی، رهایی اجتماعی ممکن نخواهد شد.

از طریق ایمیل ادرس زیر

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود

را با در میان بگذارید .

kar@fedayi.org

تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

تلگرام :

<https://t.me/fedayi1349>

اینستاگرام:

[@fedayi_communist](https://www.instagram.com/fedayi_communist)

ایکس :

[@Fedayian_](https://www.x.com/Fedayian)

کار، مسکن، آزادی، جمهوری فدراتیو شورائی !